

نشریه دانشکده ادبیات
و علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۴۷، پاییز ۱۳۸۳
شماره مسلسل ۱۹۲

تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی*

سجاد آیدنلو**

چکیده

یکی از دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث شاهنامه شناسی، مسئله منبع یا منابع فردوسی و شیوه استفاده وی از آنهاست. اشاره آشکار فردوسی، کمترین تردیدی بر جای نمی‌گذارد که منبع اصلی او، شاهنامه ابومنصوری بوده است، اما این که متن مذکور، یگانه مأخذ نظم شاهنامه بوده و یا فردوسی از منبع / منابع دیگر نیز بهره‌مند شده است، پرسشی است که در بخش نخست مقاله بر پایه چند دلیل عقلی و متنی مورد بررسی قرار گرفته و پس از رسیدن به احتمال تعدد مأخذ فردوسی، به استناد نمونه‌هایی از مقدمه شاهنامه ابومنصوری و «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» ثعالبی نشان داده شده است که در بحث مفهوم و حدود امانت‌داری فردوسی در سرایش شاهنامه، باید موضوع حذف و انتخاب داستانها و تغییر جزئیات روایات را هم به دیده داشت. در پایان نیز بحث ابهام‌آمیز ناقص و بی‌ترتیب بودن هزار و چند بیت دقیقی در شاهنامه، به رغم اشتراک منبع وی و فردوسی مطرح شده است. هم‌چنین در میان این سه بخش اصلی به موضوعاتی چون: دو چهرگی اسکندر در شاهنامه، سال و ترتیب فرمانروایی اشکانیان، اختیاری یا فرمایشی بودن کار دقیقی، زمان ورود ابیات دقیقی به شاهنامه و ... به عنوان مباحث مرتبط با مأخذشناسی شاهنامه و شیوه کار فردوسی اشاره شده است.

*- تاریخ وصول ۸۲/۷/۹ تایید نهایی ۸۳/۳/۲۶

** - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، شاهنامه ابومنصوری، غرر اخبار،
ثعالبی، دقیقی، منبع شاهنامه، شیوه کار فردوسی

مقدمه

یکی از پرتکرارترین و در عین حال دشوارترین و پیچیده‌ترین مباحث شاهنامه شناختی، موضوع منبع یا منابع فردوسی و شیوه بهره‌گیری وی از آنهاست.^(۱) در این باره از زمان نخستین پژوهشهای علمی در باب حماسه ملی ایران تا امروز، نظریات بسیار و گوناگونی ارائه شده که مجموع آنها بعضی از زوایای تاریک این بحث را روشن‌تر کرده و در مواردی گاه به نتایج قطعی نیز رسیده است.^(۲) اشاره آشکار و مستند خود فردوسی در دیباچه شاهنامه به منبع کار (خالقی ۱۱/۱-۱۴-۱۰۷/۱۴۵) و نیز چند سند و قرینه بیرونی، این اصل را که مأخذ بنیادین وی شاهنامه‌مثنوی ابومنصوری بوده، ثابت کرده است و هرگونه تردید و انکار در این باب، مصداق «هیاهوی بسیار از برای هیچ» خواهد بود. اما نکته مهم و قابل بحث، این پرسش است که آیا این متن مثنوی، یگانه مأخذ فردوسی در کار نظم شاهنامه بوده یا این که فرزانه توس از منابع دیگر نیز استفاده کرده است؟ ظاهراً نخستین بار پژوهشگر آلمانی، کورت هاینریش هانزن، در سال (۱۹۵۴ م)^(۳) قبول استناد شاهنامه فردوسی به منبع / منابعی غیر از شاهنامه ابومنصوری را دشوار دانست و نوشت: «این که آیا وی از مراجع دیگری هم بهره می‌برده است [منظور غیر از شاهنامه ابومنصوری] مطلبی نیست که به صورت قطع و یقین روشن شده باشد ولی به آسانی چنین چیزی را نمی‌توان پذیرفت.» (هانزن ۱۳۷۴، ص ۴) سالها پس از وی، دو شاهنامه پژوه ایرانی، فرضیه احتمالی هانزن را با صراحت و تاکید بیشتری مطرح کردند، دکتر محمود امید سالار نوشته‌اند: «بنده در اینجا صریحاً اظهار می‌دارم که در سرتاسر شاهنامه حکایتی

وجود ندارد که از منبع کتبی مشخصی یعنی از شاهنامه ابومنصوری اخذ نشده باشد.» و «علی ای حال بنده بسیار بعید می‌دانم که فردوسی داستانی از منبعی به غیر از شاهنامه ابومنصوری در کتاب خود آورده باشد.» (امید سالار، ۱۳۸۱، سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳۹، هم او ۱۳۸۱، هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منبع و شعر فردوسی، ص ۱۹۸) آقای ابوالفضل خطیبی نیز معتقدند: «به احتمال قوی، اساس کار او فقط متن مکتوب شاهنامه ابومنصوری بوده است. (خطیبی، ۱۳۸۱، صص ۵۵ و ۷۳) با این که بیشتر محققان (به ویژه شاهنامه شناس برجسته، دکتر جلال خالقی مطلق) موضوع بهره‌گیری فردوسی از منابع متعدد را پذیرفته‌اند (برای نمونه، رک: برتلس ۱۳۷۴، صص ۲۹۴ و ۲۹۵، تفضلی ۱۳۷۶، ص ۲۷۴، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵، هم او ۱۳۸۱ تکرار در شاهنامه، ص ۴۷۳، ریاحی ۱۳۷۹ آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص ۵۷-۶۳، زرین کوب ۱۳۷۵ ص ۷۴، هم او ۱۳۸۱، ص ۳۴، کریستن سن ۱۳۶۸، ص ۱۷۱، متینی ۱۳۷۷، ص ۴۱۴، مرتضوی ۱۳۷۲ صص ۹-۱۵، نولدکه، ۱۳۷۰، ص ۵۷۰) دکتر جلیل دوستخواه این پرسش مهم را همچنان بی‌پاسخ می‌دانند. (دوستخواه، ۱۳۸۰، پشتوانه‌های شاهنامه، خاستگاه دوگانه و دیدگاه‌های دوگونه، صص ۵۴ و ۵۵) در بخش نخست این مقاله می‌کوشیم تا از جوانب گوناگون به این بحث بپردازیم تا شاید پاسخی مستند و مقبول حاصل شود.

از مسلمات تقریباً پذیرفته شده زندگی نامه فردوسی این است که وی در سال ۳۲۹ (یا ۳۳۰ هـ. ق) به دنیا آمده و در حدود سال ۳۷۰ هـ. ق نیز نظم رسمی

شاهنامه را آغاز کرده است. با رویکرد به این دو نکته، پرسشی که در حوزه موضوع مورد بحث به ذهن می‌رسد، این است که آیا فردوسی در دوران ۴۰ سال پیش از شروع شاهنامه، تجربه‌های شعری و داستان‌سرایی داشته یا اینکه بدون هیچ پیشینه‌ای به استقبال کار سترگ و سنگینی چون نظم حماسه ملی ایران رفته است؟ نخستین قرینه در این باب از متن شاهنامه به دست می‌آید. آن جا که مهربان دوست فردوسی پس از دادن شاهنامه ابومنصوری به شاعر، او را چنین می‌ستاید:

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

(خالقی ۱۴۳/۴/۱)

این که فردوسی در محل اقامت و نزد دوستان خویش به عنوان سخنوری فصیح و حماسه‌سرا (سخن گفتن پهلوانی) معروف بوده است، نشان می‌دهد که به احتمال بسیار، پیش از دستیابی به منبع اصلی و آغاز رسمی کار، داستان یا داستانهایی از روایات ملی و پهلوانی را به نظم درآورده و شاید نسخه‌هایی از آن نیز در میان یاران و علاقه‌مندان پخش شده بود.^(۴) افزون بر این دلیل متنی که ممکن است بعضی آن را از نوع گفتارهای شاعرانه در مقدمه و نه حقایق تاریخی و قابل استناد بپندارند، به چند دلیل عقلی نیز می‌توان اشاره کرد؛ از جمله این که فردوسی زاییده و پرورده خاندانی «دهقان» بوده است لذا با توجه به شرایط فرهنگی این گونه خانواده‌ها در روزگار فردوسی (مانند گرایش به داستانهای ملی و پهلوانی و نقل و نگهداری آنها) از یک سو و زندگی او در شهری که محیط آن حماسه‌پرور و پذیرای داستانهای باستان بوده است.^(۵) از سوی دیگر، بسیار

نامحتمل می‌نماید که شاعری با توانایی فردوسی و آن شور و جوش ملی که سپستر در شاهنامه به عالی‌ترین شیوه ممکن رخ نموده است، تا چهل سالگی - که معمولاً بهترین زمان تکوین و تکمیل پایه‌های اندیشگی انسان و نمودهای آن در قوالب مختلف است - اثری از هنر و هیجانات خویش را آشکار نکرده و به یکباره آن هم پس از کشته شدن دقیقی در پی اتمام کار او برآمده باشد؛ در حالی که همین مشتاقی و شتاب فردوسی^(۶) برای به دست آوردن منبع و عهده‌داری کاری آن چنان دشوار، خود می‌تواند بهترین گواه آمادگی و پختگی مبتنی بر تجربه‌های قبلی او باشد و به گمان بسیار باید با هانری ماسه هم داستان شد که: «به هر صورت باید پذیرفت که فردوسی پیش از آغاز به موضوعهای حماسی، حرفه شاعری را آموخته بود.» (ماسه ۱۳۷۵، ص ۶۶) از این روی بسیاری از شاهنامه پژوهان براین باورند که فردوسی، پیش از حدود سال ۳۷۰ هـ. ق. داستانهایی از منابع دیگر حماسی و ملی سروده بوده است (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۷۳، تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۱۰۲، دوستخواه، ۱۳۸۰، زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم روزگاران، ص ۱۲۳، ریاحی ۱۳۷۲، صص ۴۸ و ۵۲، هم او: ۱۳۷۵، صص ۷۹-۸۶، مول، ۱۳۶۹، ص ۸۱، نولدکه، ۱۳۶۹، ص ۵۶) و در این میان درباره تعلق داستان بیژن و منیژه به دوران جوانی شاعر، تقریباً به اتفاق نظر رسیده‌اند چنان که دکتر خالقی مطلق، بنابر دلایلی، نظم این داستان را مربوط به سالهای (۳۵۰ تا ۳۶۰ هـ. ق.) و حتی قبل از شاهنامه‌سرایی دقیقی می‌داند (خالقی مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، صص ۳۹۳ و ۴۰۰-۴۰۲)^(۷) اما دکتر امید سالار (همان) و آقای خطیبی (همان) این نظر را نمی‌پذیرند^(۸) و دکتر کتایون

مزداپور نیز به سبب همانندی آشکار آفرین کیخسرو از زبان رستم در این داستان، با متن شعر گونه‌ای در جای جای فصل بیست و یکم کتاب پهلوی شایست ناشایست و نیز انطباق برخی از تعبیرات داستان با واژه‌های پهلوی که کاربرد پربسامدی در متون پارسی دری کهن ندارد، منبع بیژن و منیژه را طبق اشاره خود فردوسی به زبان پهلوی می‌دانند و معتقدند که علت تفاوت زبان این داستان با بخشهای دیگر - که مورد نظر بیشتر محققان بوده است - در همین نکته است، نه جوانی و کم‌تجربگی شاعر. (مزداپور، ۱۳۸۰، ص ۱۳۶ و نیز اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۱۷۷-۱۸۲) به اعتقاد نگارنده در این که فردوسی، پیش از شروع شاهنامه، داستان/داستانهایی سروده بوده و در نتیجه از منبع / منابعی جز از شاهنامه ابومنصوری بهره گرفته است، به دشواری می‌توان تردید کرد اما تشخیص و تعیین این روایات به آسانی ممکن نیست و تنها با بررسی دقیق و گسترده متن شاهنامه براساس بعضی معیارها و قراین^(۹)، شاید بتوان به نتایجی احتمالی رسید. در حاشیه این موضوع اشاره بدین نکته نیز لازم است که با پذیرش تجربه‌های شعری فردوسی در چهل سال آغازین عمر (۳۲۹-۳۷۰) این احتمال که بعضی از اشعار غیرحماسی منسوب به فردوسی (درباره این اشعار استاریکف: ۱۳۴۶، صص ۲۰۲-۲۰۵، برتلس ۱۳۷۴، صص ۳۵۹ و ۳۶۰، تقی‌زاده ۱۳۶۲، صص ۱۳۳-۱۳۴، رضازاده شفق، اشعار متفرقه فردوسی، مجله مهر، سال ۲، شماره ۵، مهر ۱۳۱۳، صص ۶۱۵-۶۱۸، ریاحی ۱۳۷۵، صص ۱۴۴-۱۴۶، رزمجو ۱۳۸۱، ج ۲، صص ۵۱۱-۵۱۵، مدبری ۱۳۷۰، صص ۴۰۰-۴۰۲، مینوی ۱۳۷۲، صص ۸۶-۹۴) سروده خود وی باشد، قوت می‌گیرد و در بین این چند ده

بیت، غزلی که در تاریخ گزیده، عرفات، مخزن الغرائب و مجمع الفصحا آمده، بیشتر به اصطلاح فردوسی وار است چنان که استاریکف می نویسد: «مشکل بتوان نفی کرد که شعر لیریک زیر که مثل شاهنامه در بحر متقارب ساخته شده ... متعلق به فردوسی نمی باشد.» (استاریکف ۱۳۴۶، ص ۲۰۲)^(۱۰)

شبی در برت گر بر آسودمی	سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستی	کلاه از سر ماه بر بودمی
به قدر از نهم چرخ بگذشتی	به پی فرق گردون بفرسودمی
جمال تو گر زان که من دارمی	به جای تو گر زان که من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی	به درماندگان بر، ببخشودمی

قرینه عقلی - متنی (توآمان) دیگر در بحث «انفراد یا تعدد منبع / منابع فردوسی» مسئله تدوینهای شاهنامه است. در دست نویسه های شاهنامه دو تاریخ ۳۸۴ و ۴۰۰ هـ. ق برای پایان این اثر ذکر شده که هر دو اصیل و از خود فردوسی است. (خالقی مطلق ۱۳۸۱، تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، ص ۴۲۱)^(۱۱)، بر همین بنیاد شاهنامه پژوهان به این نتیجه رسیده اند که شاهنامه دو تدوین داشته است، نخست از حدود ۳۷۰ تا ۳۸۴ و دوم، از ۳۸۴ تا ۴۰۰ و شاید چند سال بعد. از آن جایی که فردوسی سرایش رسمی شاهنامه را بی درنگ پس از در اختیار گرفتن شاهنامه ابومنصوری آغاز کرده، معمول و منطقی این است که تا پایان نظم این متن دست از کار مستمر نکشیده باشد؛ پس زمانی که می گوید:

سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سفندارمذ روزارد

ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چار به نام جهان داور کردگار
یا: ز هجرت شده سیصد از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار
یا: گذشته از آن سال سی صد شمار بر او بر فزون بود هشتاد و چار^(۱۲)

به احتمال قریب به یقین نظم منبع اصلی خویش را به سر رسانده چون نامعقول و غیرطبیعی است که وی بدون پایان یافتن کار، تاریخی برای این موضوع ذکر و در واقع، سخن را ناقص رها کند. از این روی محتملاً در ۱۴ سال نخست یا همان تدوین اول (۳۷۰-۳۸۴) مشغول نظم شاهنامه ابومنصوری بوده است و پس از اتمام آن به تدوین دوم شاهنامه پرداخته که با توجه به زمان ۱۶ ساله یا بیشتر آن، در کنار جرح و تعدیل سروده‌های پیشین و افزایش مدایح محمود و دیگران، داستان / داستانهای را که قبل از سال ۳۷۰ به نظم درآورده، در ساختار اصلی منظومه گنجانده و حتی شاید روایاتی از منبع / منابع دیگر نیز سروده و بر متن افزوده است چنان که یکی از محققان، اضافات تدوین دوم را بیست هزار بیت حدس زده‌اند. (محیط طباطبایی ۱۳۵۷، ۶۶، هم او ۱۳۶۹، شاهنامه چگونه به پایان رسید؟ ص ۲۶۲). به هر حال منطقاً شاید نتوان گفت که فردوسی در این ۱۶ سال (یا بیشتر) فقط به بررسی و اصلاح محتوای تدوین نخست و اضافه کردن داستان / داستانهای قبل و چند ده بیت ستایش و دیباجه و وصف حال و .. مشغول بوده و در این زمان طولانی روایت یا روایتهای دیگری نظم نکرده است و همین نکته خود دلیل عقلی دیگری برای استفاده فردوسی از منبع / منابعی جز از شاهنامه ابومنصوری است. در متن شاهنامه نیز چند جا اشاراتی آمده است که می‌توان گفت خود فردوسی هم از نظم شاهنامه

ابومنصوری در فاصله سالهای (۳۷۰-۳۸۴) سخن رانده است. برای نمونه در خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو - که ظاهراً در ۶۵ سالگی خویش (سال ۳۹۴) سروده است - می‌گوید:

پیوستم این نامه باستان	پسندیده از دفتر راستان
که تا روزی پیری مرا بر دهد	بزرگی و دینار و افسر دهد
ندیدم جهاندار بخشنده‌ای	بلند اختری راد و رخشنده‌ای
همی داشتم تا کی آید پدید	جوادی که جودش نخواهد کلید
...بدان گه که بد سال پنجاه و هشت	نوان‌تر شدم چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند	که اندیشه شد تیز و تن بی‌گزند

(خالقی ۱۷۱/۴ و ۳۲/۱۷۲ - ۳۵ و ۴۳ و ۴۴)

اگر این بیتها برپایه حقیقتی تاریخی استوار و قابل اعتماد باشد و از مقوله سخن‌پردازی و زمینه‌سازی برای مدح شمرده نشود (چون فردوسی به صراحت اشاره می‌کند که هنگام اختتام نظم نامه باستان (مراد: شاهنامه ابومنصوری)^(۱۳) پادشاه درخوری وجود نداشت تا اثر را پیشکش وی کند تا این که در ۵۸ سالگی اش (برابر: ۳۸۷ ه.ق) نام و آوازه محمود را شنید) می‌توان نتیجه گرفت که نظم شاهنامه ابومنصوری (نامه داستان) در همان تدوین نخست یعنی ۳ سال پیش از ۳۸۷ به سر رسیده است. در مؤخره ابیات دقیقی نیز پس از وصف شاهنامه ابومنصوری (یکی نامه بود از گه باستان ...) می‌گوید:

من این نامه فرخ گرفتم به فال	همی رنج بردم به بسیار سال
------------------------------	---------------------------

ندیدم سزاوار بخشنده‌ای	به گاه کیان بر درخشنده‌ای
همم این سخن بر دل آسان نبود	جز از خامشی هیچ درمان نبود
... سخن را نگه داشتم سال بیست	بدان تا سزاوار این رنج کیست

(خالقی ۱۷۶/۵ و ۱۰۴۷/۱۷۷-۱۰۴۹ و ۱۰۵۳)

در این جا نیز بسان نمونه پیشین فردوسی بیان می‌کند که برای سرودن شاهنامه ابومنصوری (این نامه) رنج بسیاری برد ولی شهریار شایسته برای تقدیم کتاب نیافت و سخن (کتاب منظوم) خویش را ۲۰ سال نگه داشت تا بر محمود عرضه کند. با توجه به این که بیست سال موردنظر به احتمال بسیار، فاصله تقریبی و کلی تدوین نخست (۳۸۴) تا اتمام تدوین دوم (۴۰۰) یا چند سال بعد) است (ریاحی محمدامین، ۱۳۷۲، ۳۶، هم او ۱۳۷۹، تأملی دیگر در سال شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل آن، ص ۶۶) پس نظم شاهنامه ابومنصوری در تحریر اول فردوسی صورت گرفته است. در پایان «توقیع انوشیروان» هم مشابه مطالب مذکور اما کوتاه‌تر درباره شاهنامه ابومنصوری آمده است:

همی گفتم این نامه را چند گاه	نهان بد ز خورشید و کیوان و ماه
چو تاج سخن نام محمود گشت	ستایش به آفاق موجود گشت

(مسکو ۲۷۵/۸ و ۳۸۱۸/۲۷۶ و ۳۸۱۹)

مشخص کردن دقیق و قطعی درونمایه شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن، ساخت تدوین نخست شاهنامه فردوسی به دلیل از بین رفتن متن اصلی منبع منشور تقریباً غیرممکن است و تنها به استناد مقدمه بر جای مانده این اثر^(۱۴) و این

سنت معمول در تاریخهای اسلامی آن روزگار که گذشته ایران باستان را از پادشاهی گیومرث تا پایان کار یزدگرد سوم گزارش می‌کرده‌اند، به طور کلی می‌توان گفت که شاهنامه ابومنصوری نیز به همان شیوه خداینامه ساسانی و سپس تر تواریخ عصر اسلامی، رویدادهای این دوره زمانی را به همراه افزوده‌هایی از برخی مأخذ دیگر، مانند اخبار آزاد سرو و چند رساله پهلوی و ترجمه عربی، در برداشته است^(۱۵) و همین حوادث و داستانها پیکره اصلی و اولین شاهنامه فردوسی را تشکیل می‌داده که اضافات بعدی در مطاوی آن گنجانده شده است. با وجود این باز شاید بتوان از راههایی به بعضی احتمالات درباره محتوای این مأخذ مفقود و تحریر نخست شاهنامه رسید؛ از جمله این قراین، اشارات فردوسی به سالهای عمر خویش در مقدمه، میان و متن بعضی داستانهاست و چون همه این سالها (۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۷ یا ۶۷ و ۷۱ سالگی) مربوط به پس از پایان تدوین نخست (۵۴ یا ۵۵ سالگی فردوسی) است، ممکن است چنین تصور شود که همه بخشها یا روایات دارای این سالها از افزوده‌های تدوین دوم است، حال آنکه در بیشتر موارد این گونه نیست و در جاهایی که پیوندی آشکار و مبتنی بر قرینه یا دلیل میان سن فردوسی و زمان نظم داستان وجود ندارد، باید احتمال داد که تنها آن بیت یا ابیات متضمن سال عمر و مثلاً وصف حال، مربوط به تغییر و تصرفات تدوین دوم است که در ساختار بخشهای پیشین گنجانده شده است نه همه آن داستان، برای نشان دادن یکی از این اشارات گمراه کننده، این دو بیت در پایان شهریار شاپور ذوالاکتاف نمونه خوبی می‌تواند باشد:

چو شست و سه شد سال، شد گوش کر زبیشی چرا جویم آیین و فر
کنون داستانهای شاه اردشیر بگویم ز گفتار من یاد گیر

(مسکو ۶۵۹/۲۵۶/۷ و ۶۶۰)

در این جا اگر فقط به صرف ظاهر سخن داوری شود، باید گفت که ۱۷ بیت پادشاهی اردشیر که پس از این دو بیت آمده، در تدوین نخست و به دنبال آن، شاهنامه ابومنصوری نبوده است و فردوسی آنها را در سال ۳۹۳ یا ۳۹۴ (۶۳ سالگی) سروده و افزوده است، در صورتی که باید توجه داشت این گونه بیهیای ارتباطی میان دو داستان (کنون داستانهای ...) از اضافات تحریر دوم است و ارتباطی با تاریخ نظم و بعضاً ترتیب داستانها از نظر زمانی، ندارد. (خالقی مطلق، ۱۳۸۱، درباره عنوان داستان دوازده رخ، ص ۵۴) در میان بخشهای دربردارنده سال زندگانی فردوسی، فقط درباره سوگ سروده‌ای که برای فرزندش پیش از آغاز داستانهای بهرام چوبین گنجانده است، می‌توان اطمینان داشت که مربوط به همان زمان تقریبی^(۱۶) مورد اشاره یعنی سال ۳۹۴ یا ۳۹۶ (۶۵ یا ۶۷ سالگی فردوسی) است و در دوران تدوین دوم و هم زمان با درگذشت فرزند سروده شده است. نکته‌ای که درباره این مرثیه به صورت پرسش شایان تأمل و بررسی به نظر نگارنده می‌رسد، این است که چرا قطعه موردنظر در این قسمت شاهنامه و نه جاهای دیگر، وارد شده است و آیا بر این اساس می‌توان حدس زد که مثلاً حادثه مرگ پسر فردوسی هم زمان با تجدیدنظر در این بخش روی داده و از این روی در همان جا نیز افزوده شده است، پس فردوسی در حدود سالهای (۳۹۴-۳۹۶) مشغول بررسی و بازخوانی پادشاهی خسرو پرویز در تدوین نخست بوده است؟ در باب موضوع تشخیص احتمالی محتوای تدوین اول و شاهنامه

ابومنصوری به نکته باریک و مهم دیگری نیز باید پرداخت. چنان که محققان و علاقه‌مندان شاهنامه بخوبی می‌دانند، کهن‌ترین ترجمه عربی موجود شاهنامه، فعلاً ترجمه بنداری اصفهانی^(۱۷) است که در سالهای (۶۲۰-۶۲۱) براساس نسخه‌ای که قدیمی‌تر از دست‌نویس‌های شناخته شده شاهنامه بوده، صورت گرفته است. در پایان این ترجمه در تاریخ پایان یافتن شاهنامه، سال (۳۸۴) ذکر شده است: «حتی تنسی لی نظم هذا الكتاب فی مده ثلاثین سنه آخرها سنه اربع و ثمانین و ثلث مائه و هو یشتمل علی ستین الف بیت و جعلته تذکره للسلطان ابی‌القاسم محمود بن سبکتکین.» (البنداری ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۲۷۶) با رویکرد بدین تاریخ، شاید برخی گمان کنند که کار بنداری بر بنیاد نسخه‌ای استوار بوده که مربوط به تدوین نخست (۳۸۴ هـ ق) بوده است (صفا ۱۳۶۳، ص ۲۱۶، دبیرسیاقی ۱۳۷۰، ص ۱۰۲) و از این طریق می‌توان به محتوا و پیکره اصلی تحریر اول شاهنامه ابومنصوری دست یافت؛ چنان که مرحوم استاد محیط طباطبایی نوشته‌اند: «تنها ترجمه عربی بنداری که قدیمی‌ترین صورت بازمانده از شاهنامه را زیر نظر پژوهندگان می‌گذارد و تاریخ ختم آن هم مقید به ۳۸۴ است، تا حدی که شاید بتواند قالب اصلی و طرح ابتدایی شاهنامه را بر پژوهندگان عرضه بدارد.» (محیط طباطبایی ۱۳۶۹، نظری به آخر شاهنامه فردوسی و شاهنامه، ص ۲۲۶) ولی از آن جایی که شمار بیت‌های شاهنامه در این ترجمه رقم معروف (ولی غیر اصیل و نامعتبر) ۶۰ هزار بیت و مدت زمان سرایش آن ۳۰ سال است و از اهدای کتاب به محمود غزنوی سخن رفته است - و در سال ۳۸۴ هنوز محمود بر سریر سلطنت نبوده - این نظر پذیرفتنی نیست و به احتمال فراوان، دست‌نویس مورد استفاده بنداری، آمیزه‌ای از دو تحریر شاهنامه بوده که تاریخ

مربوط به تدوین نخست در آن حفظ شده بوده است (ریاحی ۱۳۷۲، ص ۳۵، خالقی مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۰ و ۷۴۱، فشارکی ۱۳۷۳، ص ۸۳ هم او ۱۳۷۹، ص ۵۶) افزون بر این دلایل، اگر بپذیریم که ترجمه بنداری، درونمایۀ تدوین اول را نشان می‌دهد، به دلیل همخوانی محتوای این ترجمه - صرف‌نظر از بعضی حذف و اختصارات - با نسخه‌ها و چاپهای موجود شاهنامه، باید این دو موضوع را هم قبول کنیم که فردوسی، از منبع دیگری غیر از شاهنامه ابومنصوری بهره نگرفته و مهم‌تر از آن، در ۱۸-۱۶ سال تدوین دوم هیچ داستانی به نظم درنیاورده است؛ در صورتی که این هر دو فرضیه چنان که پیشتر نیز اشاره شد، سخت محل تردید است و حجم تحریر نخست شاهنامه، کمتر از آن چیزی بوده است که ما امروز در اختیار داریم. در نتیجه ترجمۀ بنداری نیز نمی‌تواند تقریباً هیچ کمکی برای تعیین محتوای تدوین نخست شاهنامه بکند. در این موضوع، منبع و قرینه نسبتاً معتبرتری که مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته، کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» از ثعالبی نیشابوری (مرغنی؟) است که یکی از مأخذ اصلی آن، شاهنامه ابومنصوری بوده است. (برای منابع غرر اخبار: ثعالبی ۱۳۶۸، صص شصت و پنج و نود و یک - نود و هفت، هم او ۱۳۷۲، ص ۱۵) نظر به همین اشتراک مأخذ غرر و شاهنامه بعضی محققان به این نتیجه رسیده‌اند که چون داستانهای مانند: هفت‌خان رستم، رستم و سهراب، بیژن و منیژه و رستم و اکوان دیو در غرر ثعالبی نیامده پس در شاهنامه ابومنصوری نیز نبوده و فردوسی آنها را از منابعی دیگر سروده است (نولدکه ۱۳۶۹، صص ۸۵ و ۸۶، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸) در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که چون ثعالبی مورخ بوده است، داستانهایی را که صبغۀ تاریخی نداشته یا با روایات پس و پیش مرتبط نبوده،

خود به عمد نیاورده و حذف کرده است. (هانزن ۱۳۷۴، ص ۱۶۰، خالقی مطلق ۱۳۸۱، تکرار در شاهنامه، صص ۴۶۰ و ۴۶۹، امید سالار ۱۳۸۱، هفت‌خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، صص ۱۹۵ و ۱۹۶، خطیبی ۱۳۸۱، صص ۶۵ و ۶۶) به گمان نگارنده، دراین جا نیز همان مشکل در دست نبودن اصل شاهنامه ابومنصوری، صدور نظر قطعی را دشوار می‌کند؛ بدین معنی که پرسشهایی از این گونه هنوز در ذهن محقق و منتقد باقی می‌ماند که: اگر معیار حفظ و حذف داستانهای منبع در متن غرر، تاریخی و غیرتاریخی بودن آنهاست پس چرا روایاتی بسان هفت‌خان اسفندیار و رستم و اسفندیار کنار گذاشته نشده است و آیا اساساً در نگرش تاریخی مورخان آن عصر، تفاوتی میان مثلاً داستان هفت‌خان رستم با اسفندیار یا رستم و سهراب با رستم و اسفندیار، از نظر تاریخی بودن یا نبودن آنها وجود داشته است؟ و نیز اگر ثعالبی روایاتی را که بظاهر با رویدادهای پیشین و پسین پیوستگی ندارند، حذف کرده است، پس چرا داستانهایی مانند آزمون دژ بهمن و انتخاب کیخسرو به شاهی، داستان فرود و ...^(۱۸) که تعدادی از آنها در ترتیب و تسلسل روایات شاهنامه از داستانهای به هم پیوسته و معلول یکدیگرند، در غرر ثعالبی دیده نمی‌شود؟ البته این نکته را نیز باید افزود که ثعالبی پس از ذکر زادن رستم و توصیفی از توان و بالا و منش وی می‌گوید: «تا به جایی رسید که بر دلاوران پیروز می‌آمد تا آنجا که به تنهایی به رویارویی لشکری بر می‌خاست و یک تنه در برابر گروهی می‌ایستاد. این همه در گزارش زندگی و کار رستم از این پس خواهد آمد.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۸۹) اما تا پایان حضور رستم، جز از چند اشاره بسیار کلی و کوتاه به نبردهای او با افراسیاب و تورانیان و دو داستان رستم و اسفندیار و رستم

و شغاد - که برخلاف روایات دیگر، پهلوانیهای رستم را با آن برجستگی ویژه و مورد نظر نشان نمی‌دهد - ذکر ی از زندگی و رزمهای رستم در متن غرر نیست. لذا شاید بتوان احتمال داد که داستانهای مفصل‌تری از سرگذشت و نبردهای رستم در اختیار ثعالبی بوده است و او علی‌رغم وعده پیشین، از آوردن آنها - محتملاً به دلیل تفصیل و افزایش حجم مطلب^(۱۹) - سرباز زده است، بر همین پایه نمی‌توان صرف بود و نبود برخی داستانهای رستم در غرر ثعالبی را، دلیل قطعی نبودن آنها در شاهنامه ابومنصوری دانست، از بین این روایات برای نمونه داستان هفت‌خان رستم و نبرد مازندران در غرر اخبار نیست و او نخستین واقعه مهم روزگار کاووس را لشکرکشی بی‌خردانه وی به یمن (هاماوران) آورده است اما مقدمه‌ای که برای این روی داد می‌آورد دقیقاً همان آغاز داستان مازندران در شاهنامه است که دیوی رامشگر به درگاه کاووس می‌آید و با وصف زیباییهای یمن (به جای مازندران) وی را برای رفتن بدان جا برمی‌انگیزد و پهلوانان نیز با وجود نادرست دانستن این کار (همچون مخالفت با لشکرکشی به مازندران) به ناچار فرمان او را سر می‌نهند، جالب است که توصیف یمن با سرود مازندرانی دیو در شاهنامه (خالقی ۲/۴/۲۵-۳۴) بسیار نزدیک است: «من چه گویم از یمن، از زیباییهایش یا که از پاکیزگیهایش، خوشا به روزگار باشندگان آن، تابستانش گرم نیست و زمستانش سرد نه ... باغهایش رنگارنگ و هوا خوشبو و گلهای آن دل‌انگیز و چشم‌اندازهای آن شادی‌بخش و پرندگان، جفت‌جفت و دارایش بیش از ریگ بیابان است، زنانش باغی از زیبایی و ماه تمام در زمین، شاهدانش مایه نوازش چشم و بی‌همال در شهرها.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۱۱۴) براساس این قرینه شاید داستان مازندران و هفت‌خان در منبع ثعالبی - که به دلیل همانندی این

پیش درآمد به گمان بسیار شاهنامه ابو منصور بوده - وجود داشته و او خود این بخش را (به هر دلیل) حذف کرده و به داستان بعدی یعنی نبرد هاماوران پیونده زده است^(۲۰)، در حالی که به اعتقاد اشپیگل و دکتر خالقی مطلق - و برخلاف نظر نولدکه - گویا داستان مازندران روایتی اصیل تر و کهن است که نبرد هاماوران بر پایه الگوی آن ساخته شده است. (نولدکه ۱۳۸۱، ص ۴۱۶) درباره داستان رستم و سهراب، قرینه بیرونی مهمی در دست است که تاکنون بدان توجه و اشاره نشده است، قطران تبریزی در قصیده‌ای به مطلع:

بهشت وار شد از نوبهار و بخت جوان پدید گشت گل خرمی که بود نهان

در جایی می‌گوید:

همیشه گفت همی پور رستم آن سهراب چو سوی ایران آورد لشکر توران
که من پسر بوم و رستم پدر باشد دگر چه باشد دیهیم‌دار در کیهان

(قطران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً ناظر بر بیت زیر از داستان رستم و سهراب است و به سبب اشاره ظریف به عین سخن فردوسی می‌توان گفت که از متن منظوم داستان استفاده شده است:

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تا جور

(خالقی ۱۲۴/۱۲۷/۲)

با توجه به این که این قصیده در مدح «امیرابوالحسن و امیر ابوالفضل» است و قطران در روزگار جوانی خویش و ظاهراً پیش از سال ۴۳۰ ه. ق. (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰) در خدمت امیرابوالحسن لشکری بوده است، (فروزانفر ۱۳۶۹، ص ۴۹۸،

صفا ۱۳۷۳، ص ۴۲۳، زرین کوب ۱۳۷۴، صص ۱۰۹ و ۱۱۰) بنابراین قبل از این تاریخ و احتمالاً در زمانی که با دیوانهای دقیقی و منجیک مأنوس بوده، با داستان رستم و سهراب آشنا شده است، از این جا است که درباره روایت فردوسی دو احتمال پدید می آید: نخست این که فردوسی، داستان را پیش از آغاز شاهنامه (قبل از حدود ۳۷۰) نظم کرده و نسخه ای از آن طی این چند ده سال در آذربایجان به دست قطران رسیده است، پس منبعی جدا از شاهنامه ابومنصوری داشته است چنان که بیشتر پژوهشگران (از جمله دکتر خالقی مطلق) به تلویح، این را می پذیرند. (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۵، صفا ۱۳۶۳، ص ۱۷۸، خالقی مطلق ۱۳۷۷، ص ۵۲۵) دوم اینکه: داستان در تدوین نخست شاهنامه - و به تبع آن شاهنامه ابومنصوری - بوده و پس از سال (۳۸۴) که نسخه هایی از این تدوین فراهم آمده، دست نویسی نیز در اختیار قطران قرار گرفته است، این گمان که قطران از نسخه نهایی (تدوین دوم) شاهنامه بهره گرفته باشد، به علت فاصله زمانی تقریباً کمتر از سی سال میان پایان این تدوین و آشنایی قطران با داستان، و نیز بعد مکانی خراسان (توس) و آذربایجان (تبریز) - و در مقابل آن طولانی بودن زمان استنساخ و دشواریهای انتقال نسخه در آن دوران - بسیار ضعیف است چنان که دیوانهای آن دو شاعر دیگر خراسانی یعنی دقیقی و منجیک ترمذی نیز که قطران به استناد سفرنامه ناصر خسرو پیش از سال (۴۳۸) در دست داشته، (ناصر خسرو ۱۳۷۳، ص ۹) هر دو مربوط به میانه های سده چهارم هجری (تقریباً زمان تنظیم و تدوین نخست شاهنامه) است؛ چرا که دقیقی پیش از (۳۷۰ هـ) کشته شده و منجیک هم شاعر نیمه دوم قرن ۴ و معاصر او بوده

است. مسئله منبع داستانهای رستم در شاهنامه و بودن یا نبودن آنها در شاهنامه ابومنصوری از دو راه قابل طرح و بررسی است: نخست این که چون ساختار اصلی شاهنامه ابومنصوری به مستند دیباجه فردوسی بر پایه بازمانده‌های خدای نامه پهلوی بوده است و خداینامه‌ها نیز: «بیشتر شامل اخبار پادشاهان و گزارش خشک جنگها بوده ... و بسیاری از داستانهای حماسی را ... در بر نداشته‌اند، به ویژه روایات سیستان [که] مجزا به وسیله دهقانان ایرانی در دوره اسلامی به فارسی روایت یا ترجمه شده ...» (خالقی مطلق ۱۳۷۲، حماسه‌سرای باستان، ص ۳۳ و نیز: یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۵۶۷) تصور ابتدایی چنین می‌تواند باشد که هیچ‌یک از این داستانها در شاهنامه ابومنصوری نیز وجود نداشته است و همان گونه که خود فردوسی در مقدمه داستان رستم و شغاد بیان کرده، این روایات را از «نامه خسروان» یا همان اخبار آزاد سرو باز آورده است:

یکی پیر بد نامش آزاد سرو	که با احمد سهل بودی به مرو
... کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان کشیدی نژاد	بسی داشتی رزم رستم به یاد
بگویم کنون آنچ ازو یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم

(خالقی ۱/۴۳۹/۵-۵)

اما مقایسه دو داستان از روایات رستم که در غرر ثعالبی آمده است، با متن شاهنامه فردوسی (روش دوم) پایه‌های این فرضیه را سست می‌کند. دو داستان رستم و اسفندیار و رستم و شغاد افزون بر همسانی محتوایی، برخی مشابهات بسیار نزدیک نیز با روایت فردوسی دارد که تقریباً هرگونه تردیدی را درباره

یکسانی مأخذ فردوسی و ثعالبی از بین می‌برد، در این جا برای نمونه به چند مورد اشاره می‌شود (نخست از رستم و اسفندیار و سپس از شغاد) در دیدار بهمن و رستم در نخچیرگاه: «رستم گفت شاهزاده را نسزد که اندک بخورد و کم بیاشامد زیرا نیروی او برای نیزه زدن و شمشیر کشیدن می‌کاهد. بهمن پاسخ داد: ما شاهزادگان کم خوراک ولی پرتوانیم.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۰۷)

چگونه زنی نیزه در کارزار	چو خوردن چنین داری ای شهریار؟
بدو گفت بهمن که خسرو نژاد	سخن گوی و بسیار خواره مباد
خورش کم بود کوشش جنگ بیش	به کف بر نهیم آن زمان جان خویش

(خالقی ۳۶۷/۳۲۲/۵-۳۶۹)

نخستین دیدار رستم و اسفندیار: «راستی که دیدار تو برای من با دیدن سیاوش برابر است.» (ثعالبی ۱۳۷۲، ص ۲۰۸)

که روی سیاوخش اگر دیدمی	بدین تازه رویی نگردیدمی
-------------------------	-------------------------

(خالقی ۴۸۱/۳۳۲/۵)

پاسخ اسفندیار به اعتراض رستم که چرا او را به میهمانی فرانخوانده است: «روز بالا آمده بود و خورشید سوزان و برافروخته بود، نخواستم تو را به رنج بیفکنم.»

چنین گرم بود روز و راهی دراز	نکردم ترا رنجه، تندی مساز
------------------------------	---------------------------

(خالقی ۶۱۳/۳۴۳/۵)

مفاخره رستم در برابر اسفندیار: «من تو را از روی زمین برگیرم و به خانه پدرم که چاکر توست می‌برم.» (همان، ص ۲۱۱)

ز کوهه به آغوش بردارمت

ز میدان بنزدیک زال آرمت

(خالقی ۷۸۰/۳۵۷/۵)

رسیدن رستم به کابلستان (در داستان شغاد): «فرمان روای کابل سروپای
برهنه به پیشواز آمد و او را نماز برد و در پیش او به خاک افتاد و از آن چه در
مستی بر زبانش رفته، پوزش خواست.» (همان، ص ۲۲۱)

همان موزه از پای بیرون کشید

به زاری به مژگان ز دل خون کشید

دو رخ را به خاک سیه برنهاد

همی کرد پوزش ز کار شغاد

که گر مست شد بنده از بیهشی

نمود اندر آن بیهشی سرکشی

(خالقی ۱۳۴-۱۳۲/۴۴۹/۵)

پس از افتادن رستم به چاه: «شغاد گفت تا کی می خواهی مردمان را بکشی؟
آیا هنگام آن نرسیده که خود کشته شوی؟» (همان، ص ۲۲۲)

تو چندین چه نازی به خون ریختن

به ایران به تاراج و آویختن

گه آمد که بر تو سر آید زمان

شوی کشته بر دست آهرمنان

(خالقی ۴۵۲/۵ و ۱۷۲/۴۵۳ و ۱۷۳)

در سوگ رستم: «چون شیون رودابه، مادر رستم، به غایت بی تابی رسید از
زال پرسید آیا دردی بالاتر از دردی که ما گرفتار آمدیم در جهان تواند بود؟ زال
پاسخ داد آری، گرسنگی، رودابه سوگند یاد کرد که لب به خوردنی نزند تا
بمیرد.» (همان، ص ۲۲۳)

بدو گفت زال ای زن کم خرد غم ناچریدن بدین بگذرد
بر آشفته رودابه سوگند خورد که هرگز نیابد تنم خواب و خورد

(خالقی ۳۰۶ و ۳۰۵/۴۶۴/۵)

با این قراین به احتمال قریب به یقین نامه / اخبار آزاد سرو یکی از مآخذ مؤلفان شاهنامه ابومنصوری بوده است و دو داستان مورد بحث به واسطه متن ابومنصوری، از آن منبع وارد شاهنامه فردوسی و غرر ثعالبی شده است.^(۲۱) البته از این جا شاید نتوان به طور مسلم نتیجه گرفت که همه داستانهای رستم در شاهنامه ابومنصوری بوده است^(۲۲) بلکه ظاهراً فردوسی برخی دیگر از این روایات را خود مستقیماً از نامه / اخبار آزاد سرو انتخاب و نظم کرده (صفا، ۱۳۶۹، ص ۷۳، خالقی مطلق ۱۳۶۲، ص ۴۷۳، هم او ۱۳۸۰، صص ۲۲ و ۲۳) و در نتیجه از منبعی غیر از شاهنامه ابومنصوری بهره‌مند شده است. موضوع شایان بحث دیگر در پیوند با شاهنامه ابومنصوری، داستان و سیمای اسکندر در شاهنامه فردوسی است. در بخش به اصطلاح «اسکندرنامه» فردوسی، اسکندر از نژاد ایرانیان است و علی‌رغم چیرگی بر ایران زمین پس از کشته شدن دارا، در کل چهره‌ای نکوهیده و منفی ندارد اما در بخشهای دیگر شخصیتی گجسته و مذموم است:

که نشنید کاسکندر بدگمان چه کرد از فرومایگی در جهان
نیاکان ما را یکایک بکشت به بیدادی آورد گیتی به مشت

(مسکو ۳۳۳/۱۳۰/۷ و ۳۳۴)

بدان گه که اسکندر آمد ز روم به ایران و ویران شد این مرز و بوم

کجا ناجوانمرد بود و درشت چو سی و شش از شهریاران بکشت

(مسکو ۱۱۵۸/۳۷۱/۷ و ۱۱۵۹)

همین دوگانگی باعث شده است که برخی محققان مأخذ اسکندرنامه فردوسی را مستقل از شاهنامه ابومنصوری بدانند (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۶، مینوی ۱۳۷۲، ص ۶۶) ولی گویا این بخش در نهایت و به واسطه ترجمه‌های عربی و پهلوی به زندگی افسانه‌ای اسکندر که کالیستنس دروغین پیش از سده ۴ میلادی نوشته بود، می‌رسد و متن عربی آن یکی دیگر از منابع شاهنامه ابومنصوری بوده است. (یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۸۹ و نیز پی نوشت ۱۵) نتیجه‌گیری برعکس نیز یعنی این که فردوسی در قسمتهای مربوط به نکوهش اسکندر از متنی غیر از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است، درست نیست (OmidSalar 2001-2002. p.p 40-41) و در این بحث باید به مسئله تحریرهای گوناگون خداینامه پهلوی و تأثیر آنها بر شاهنامه ابومنصوری توجه کرد: چند تن از پژوهشگران برجسته از احتمال وجود دو تحریر از خداینامه در عصر ساسانی سخن گفته‌اند که در گونه‌ای از آنها نقش و دخالت دبیران درباری بیشتر بوده (تحریر شاهی) و در نوعی دیگر، نفوذ و تأثیر موبدان زرتشتی (تحریر دینی) با نگرش دینی. (کریستن سن ۱۳۶۸، صص ۵۷-۶۸، نولدکه ۱۳۷۸، ص ۲۱، خالقی مطلق ۱۳۵۷، ص ۱۰۷۵، تفضلی ۱۳۷۶، ص ۲۷۳)^(۲۳) یا اینکه طبق گمانی دیگر دو سنت رسمی و عامیانه در خداینامه باهم تلفیق شده بوده است. از سوی دیگر چون شاهنامه ابومنصوری به گفته فردوسی از گردآوری پاره‌های پراکنده خداینامه تدوین شده بود.^(۲۴) گمان اینکه جهان‌بینی هر دو دسته از تحریرها یا

سنتهای مؤثر در این منبع در شاهنامه ابومنصوری و به تبع آن شاهنامه فردوسی راه یافته باشد، منتفی و مردود نیست. برهمن اساس شاید چهره ویرانگر و اهریمنی اسکندر نیز در بخشهای دیگر، بازمانده تحریرها یا سنت رسمی دینی خداینامه در شاهنامه ابومنصوری است، چون وی در ادبیات دینی زرتشتی و نگاه موبدان (دینکرت، اردویراف نامه، کارنامه اردشیر بابکان، شهرستانهای ایران) سوزاننده کتابهای دینی و شخصیتی زیانکار است (کیوانی ۱۳۷۷، ص ۳۵۰) غیر از نمونه اسکندر، بازتاب تحریرها یا سنن دوگانه خداینامه در جاهای دیگر شاهنامه نیز دیده می شود. از جمله در داستان گیومرث در آغاز شاهنامه که وی به پیروی از روایتهای ملی و تحریرهای شاهی یا نگرش عامیانه خداینامه نخستین پادشاه است اما در بخشی از پادشاهی خسرو پرویز، نخستین انسان نیز دانسته شده که احتمالاً نشانه‌ای از سنتهای رسمی زرتشتی موجود در خداینامه‌های موبدان است: (خالقی مطلق ۱۳۵۷، صص ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵)^(۲۵)

چو از خاک مر جانور بنده کرد نخستین کیومرث را زنده کرد

(مسکو ۱۱۸۰/۷۹/۹)

یا در داستان رستم و اسفندیار که در نهایت الارب فی اخبار الفرس والعرب از سیرالملوک ابن مقفع نقل شده است، به دلیل اینکه روایت ابن مقفع به تحریر دینی / رسمی خداینامه می رسد، رستم بد دین، آشوبگر و کشنده اسفندیار دین گستر معرفی شده است، (خطیبی ۱۳۷۶، ص ۱۵۹، هم او ۱۳۷۹، ص ۱۷۱) در صورتی که در شاهنامه فردوسی و غرر ثعالبی این گونه نیست و ردپایی از تحریر شاهی یا سنت عامیانه خداینامه دیده می شود. حتی می توان گفت که اختلاف

چهره و کردار گشتاسپ و گشتاسپیان در روایت دقیقی و فردوسی با وجود اشتراک منبع آنها به همین مسئله باز می‌گردد و ابیات دقیقی نشان دهنده اندیشه تحریرهای دینی یا رسمی خداینامه است. ممکن است با بررسی بیشتر و دقیق‌تر نمونه‌های دیگری نیز به دست آید ولی به هر حال حدس نگارنده این است که در شاهنامه ابومنصوری نشانه‌ها و تاثیراتی از هر دو گروه تحریرهای خداینامه در کنار هم وجود داشته و از آنجا نیز در شاهنامه فردوسی وارد شده است و غلبه یا بسامد بیشتر روایتها و قراین ملی را نمی‌توان دلیل بازگشت صرف این آثار به خداینامه شاهی دانست.^(۲۶) همچنین در بحث احتمالی جدایی بعضی داستانها از شاهنامه ابومنصوری بنابر دلایلی از نوع تناقضهای داستان اسکندر، این نکته را نیز باید به دیده داشت.

دشوارترین مسئله در پیوند با بحث شاهنامه ابومنصوری و ارتباط آن با شاهنامه فردوسی، موضوع «اشکانیان» است که عده‌ای آن را حل نشده باقی می‌دانند (تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۸۱، خطیبی ۱۳۸۱، ص ۶۶). توضیح اینکه: فردوسی زمان حکومت اشکانیان را ۲۰۰ سال آورده^(۲۷) و ترتیب پادشاهان این سلسله را چنین ذکر کرده است: اشک، شاپور، گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد، آرش، اردوان و بهرام. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه نوشته است: «و وجدنا تواریخ هذا القسم الثانی فی کتاب شاهنامه المعمول لابی منصور ابن عبدالرزاق علی ما اودعناه ایضاً فی هذا الجدول» و در جدولی که به نقل از شاهنامه ابومنصوری آورده، نام یازده پادشاه را با مجموع ۲۶۶ سال حکومت گنجانده است. (البیرونی ۱۳۸۰، ص ۱۳۳، بیرونی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸ و ۱۵۹) ثعالبی نیز با برشمردن نام ده پادشاه، مدت زمان فرمانروایی آنها را ۴۷۲ سال آورده و مهم‌تر

از آن، در آغاز بخش مربوط به این سلسله نوشته است: «طبری در یکی از نوشته‌هایش بر آن است که نخستین شاه اشکانی، اشک فرزند اشکان بوده است و بیست و یک سال پادشاهی کرده است. در این باره نویسنده شاهنامه با طبری همساز است جز اینکه او زمان شاهی اشک را ده سال می‌داند.» (ثعالبی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۲) در حالی که در شاهنامه ابومنصوری به استناد جدول ابوریحان، نخستین پادشاه اشک بن دارا با ۱۳ سال حکومت است و دومین نیز اشک‌بن اشک نام دارد که ۲۵ سال فرمانروایی کرده است. این تناقضات و ناهمخوانیها سبب سردرگمی شاهنامه پژوهان شده و اینکه آیا فردوسی در این بخش از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است یا نه؟ پاسخی روشن و قطعی نیافته است چون از یک سو زمان و ترتیب پادشاهی با جدول آثار الباقیه مطابقت ندارد و از سوی دیگر، اشاره ثعالبی به شاهنامه ابومنصوری با نقل ابوریحان از همان منبع یکسان نیست و این خود، موضوع را پیچیده‌تر کرده است. پیش از پرداخت به احتمالات مربوط به این بحث باید گفت که مدت و توالی حکومت اشکانیان در همه منابع اسلامی آشفته و مختلف است و تنها مختص آثار فردوسی و ثعالبی و ابوریحان نیست. (مشکور و رجب‌نیا ۱۳۶۷، صص ۴۳۶-۴۶۲) جالب توجه اینکه مرحوم علامه قزوینی از کتابی به نام «دستورالمنجمین» به زبان عربی و مربوط به سال (۵۰۰ هـ.ق) سخن گفته‌اند که در آن به کتاب «شاه نامج فی تاریخ الفرس» اشاره و در ورق (۲۵۹b) به نقل از همان «شاهنامج» مدت سلطنت اشکانیان ۴۱۱ سال ذکر شده است. شادروان قزوینی با مقایسه این مدت با روایت فردوسی نوشته‌اند: «پس مقصود مؤلف دستورالمنجمین لابد شاهنامه دیگری بوده است غیر شاهنامه فردوسی ولی کدام شاهنامه؟» (قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۱۵، ۱۱۲،

۱۱۱ و ۱۱۶) چون این رقم با شاهنامه ابومنصوری (طبق آثار الباقیه) و شاهنامه فردوسی سازگاری ندارد، پس احتمالاً در یکی از دو شاهنامه مسعودی مروزی یا ابوالمؤید بلخی بوده است و با رویکرد به تفصیل متن منشور ابوالمؤید (شاهنامه بزرگ به تعبیر بلعمی) و اختصار منظومه مسعودی، (خالقی مطلق ۱۳۵۵، ص ۲۴۸) شاید منظور شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده است و نتیجه اینکه در یکی از دو شاهنامه دیگر^(۲۸) - غیر از اثر فردوسی و متن ابومنصوری - نیز سالهای شهریاری اشکانیان متفاوت بوده است. بی‌تردید، سلسله اشکانیان در شاهنامه ابومنصوری مذکور بوده چون بیرونی آشکارا به این موضوع اشاره کرده و فردوسی هم یادآور شده که در «نامه خسروان: به احتمال بسیار شاهنامه ابومنصوری» چیزی بیشتر از نام آنها را ندیده است:

کز ایشان جز از نام نشیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

(مسکو ۱۱۶۷/۶۵)

ولی درباره مدت حکومت آنها شاید جدول بیرونی اصیل‌تر و معتبرتر باشد چون ظاهراً این زمان: «در همه منابعی که روایت موثق‌تر «خودای نامگ» را باز می‌تابند ۲۶۶ سال است.» (یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۹۸ و نیز: بارتولد ۱۳۶۹، ص ۵۳) و شاهنامه ابومنصوری هم که بیشتر مبتنی بر خداینامه بوده، محتملاً همین تاریخ را داشته است. چنان که در آثار الباقیه می‌بینیم. اما منبع گزارش ثعالبی در غرر اخبار، به ظن قوی روایت سوم طبری است نه شاهنامه ابومنصوری، چرا که در میان منابع اسلامی، فقط روایت سوم طبری با ترتیب شاهان اشکانی در غرر دقیقاً یکسان است و از نظر سنوات نیز همین گزارش، کمترین اختلاف (۸ سال)

تأملاتی درباره منابع و شیوة کار فردوسی ۱۱۳

را با نقل ثعالبی دارد این احتمال از این نظر هم استوارتر می‌شود که یکی از منابع ثعالبی، تاریخ طبری است. در زیر جدول مقایسه‌ای این دو گزارش آورده می‌شود. (برای روایت طبری، الطبری ص ۵۸۴، طبری ۱۳۷۵، صص ۵۰۱ و ۵۰۰)

غیر اخبار ثعالبی		روایت سوم طبری	
نام پادشاه	مدت فرمانروایی	نام پادشاه	مدت فرمانروایی
۱	اقفور	۵۳ سال	اقفور
۲	شاپور	۵۳	سابور
۳	گودرز	۵۷	جودز
۴	ایران شهر	۴۷	ابزان
۵	گودرز	۳۱	جودرز
۶	نرسی	۳۴	نرسی
۷	هرمزان	۴۷	هرمزان
۸	فیروز	۳۹	فیروزان
۹	خسرو	۴۷	کسری
۱۰	اردوان	۵۵	اردوان
	مجموع سالها	۴۷۲	مجموع سالها
		۴۶۴	

درباره علت تفاوت گزارش فردوسی، نخستین و ساده‌ترین توجیه این است که وی در اینجا از مأخذی جدا از شاهنامه ابومنصوری استفاده کرده است ولی با رویکرد به اشارات فردوسی به تعبیراتی چون: نامه راستان. دهقان چاچ^(۲۹) و نامه خسروان در بخش اشکانیان و در دست نبودن متن شاهنامه ابومنصوری، پذیرش قطعی این نظر ممکن نیست اما با فرض بهره‌گیری فردوسی از این متن – که البته

به هیچ روی مسلم نیست - دو حدس احتمالی به ذهن می‌رسد: نخست این که فردوسی مدت حکومت اشکانیان را «سالی» دویست بیان می‌کند و چون «ی» در این جا، نشان تقریب است و از دیگر سو: «فردوسی در مقام تاریخ نگار دقت نسبی طبری را ندارد ... و به ویژه درباره نامها و شماره‌ها سهل‌انگار است.» (یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳) مثلاً مدت زمان ۲۶۶ سال را بطور کلی و تقریبی دویست سال گفته است. افزون بر آن در این باره، ضرورت‌های وزن و قافیه در یک متن منظوم در برابر آثار نثر را نیز باید در نظر داشت. حدس دوم و بهتر این است که: از شاهنامه ابومنصوری، دو یا چند نسخه متفاوت وجود داشته است (برای این احتمال: ثعالبی ۱۳۶۸، ص صد و شانزده، نولدکه ۱۳۶۹، صص ۸۳ و ۷۴، کریستن سن ۱۳۷۲، ص ۱۳۰، تقی‌زاده ۱۳۶۲، ص ۸۲) و اختلاف ترتیب و سالهای فرمانروایی اشکانیان در آثار الباقیه و شاهنامه فردوسی و اشاره کوتاه ثعالبی از اینجاست. البته در این که از شاهنامه ابومنصوری دست‌نویسهای متعددی تهیه شده بود، شاید نتوان شک کرد چون دقیقی در بخارا، مهربان دوست فردوسی و سپس خود وی در توس، ابوریحان بیرونی در گرگان^(۳۰) و ثعالبی در نزد نصر بن ناصرالدین، هر کدام نسخه‌ای در اختیار داشتند و چه بسا دست‌نویسهای دیگری هم بوده است اما این که آیا این نسخ در محتوا نیز تفاوت‌هایی داشته‌اند (مانند اختلاف تحریرهای خداینامه) بحثی است که نمی‌توان درباره‌اش رای حتمی داد ولی در هر حال مسئله اشکانیان و نیز ناقص بودن کار دقیقی - چنان که در صفحات بعد بررسی خواهد شد - چنین احتمالی را پدید می‌آورد. درباره ۲۰۰ سال مذکور در شاهنامه این نکته را هم باید اضافه کرد که از

بین همه منابع معتبر اسلامی، گویا تنها در الکامل ابن اثیر به این تاریخ نیز اشاره شده است. (ابن اثیر ۱۳۷۰، صص ۳۴۴ و ۳۴۵) گرچه مطالب الکامل «از بخش مربوط به هبوط آدم تا ۳۱۰ ق» بیشتر بر نوشته‌های طبری متکی است. (رضازاده لنگرودی ۱۳۷۴، ص ۷۰۳) ولی ابن اثیر از مآخذ دیگر هم بهره گرفته است، براین اساس آیا وی در این جا به شاهنامه فردوسی نظر داشته یا از منبعی دیگر استفاده کرده است؟ متأسفانه ابن اثیر در بیشتر موارد از منابع خویش یاد نمی‌کند.

از مجموع آنچه گفته شد، خلاصه پاسخ سوال مقدمه این گونه خواهد بود که: شاهنامه ابومنصوری، منبع اساسی شاهنامه فردوسی بوده و احتمالاً فردوسی آن را در تدوین نخست (حدود ۳۷۰-۳۸۴ هـ ق) به نظم درآورده است ولی بر بنیاد قرآینی عقلی و نیز متنی، یگانه مآخذ شاهنامه نبوده و فردوسی پیش از این تاریخ و در زمان تدوین دوم (۳۸۴-۴۰۰ یا ۴۰۲) داستانهایی از منابع دیگر سروده و در چهارچوب اصلی کار گنجانده است. بازسازی محتوای تحریر اول فردوسی و برپایه آن، شاهنامه ابومنصوری تقریباً غیرممکن است و از قرینه‌ها و اسناد موجود باید با احتیاط بسیار بهره گرفت و در نتیجه‌گیریها بویژه درباره روایتهای بیرون از شاهنامه ابومنصوری، نباید از حدس و احتمال فراتر رفت.

پس از این نتیجه‌گیری، موضوع بحث دیگر چگونگی استفاده فردوسی از منابع خویش است. معمولاً به استناد این دو بیت از شاهنامه که در پایان داستان کاموس کشانی آمده است:

سر آوردم این رزم کاموس نیز	دراز است و نگشاد از او یک پیشیز
گر از داستان یک سخن کم بدی	روان مرا جای ماتم بدی

(خالقی ۲۸۵/۳ و ۲۸۷۹/۲۸۸۰)

تصور می‌شود که فردوسی در نظم شاهنامه پیرو دقیق مطالب و ترتیب موجود در منابع خود و اصطلاحاً «امانت‌دار» بوده است. (برای نمونه: صفا ۱۳۶۳، صص ۱۹۲ و ۲۰۳) در صورتی که این ابیات دربارهٔ داستان کاموس و حفظ همه رویدادهای آن است نه در باب سراسر شاهنامه، بررسی روایات دیگر و سنجش آنها با منابع جانبی، نشان می‌دهد که در این بحث باید تعریف، دامنه و کیفیت مفهوم «امانتداری» فردوسی را معین و از نظریات کلی پرهیز کرد.^(۳۱) در این بخش از مقاله با استفاده از قراینی در دو اثر مرتبط با منبع اصلی شاهنامه، شیوه برخورد فردوسی با منابعش بیان خواهد شد. مأخذ نخستین، مقدمه شاهنامه ابومنصوری است که گویا به قلم ابومنصور معمری، دستور ابومنصور محمدبن عبدالرزاق، نوشته شده (صفا ۱۳۶۳، ص ۱۰۳، خطیبی ۱۳۷۳، ص ۲۹۳) و آگاهیهای مندرج در آن، در مواردی معتبرتر و قابل اعتمادتر از منابع دیگر است، البته برخی در اصالت این مقدمه تردید کرده‌اند (کریستن سن ۱۳۷۲، ص ۱۲۹، همایون فرخ، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۵) ولی اسناد و دلایل شادروان علامه قزوینی این شبهه را تقریباً باطل می‌کند. (قزوینی ۱۳۶۳، صص ۱۵۸-۱۶۲) یکی از اطلاعات بسیار سودمند این مقدمه در موضوع مورد بحث، آنجاست که می‌گوید: «و چیزها اندر این نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد چون دست برد آرش و چون همان سنگ کجا افریدون به پای بازداشت.» (قزوینی ۱۳۶۳، ص ۱۶۵) با این اشاره آشکار، مسلم می‌شود که داستان تیراندازی آرش کمان‌گیر و سنگی که فریدون با پای متوقف کرد، در شاهنامه ابومنصوری (این نامه در مقدمه) بوده است، از این روی به

بررسی شاهنامه می‌پردازیم تا مشخص شود که فردوسی با این دو روایت منبع اصلی خویش چه کرده است، در گفتار رفتن فریدون به جنگ ضحاک، داستان فریدون و سنگ چنین آمده است:

به پایان که شاه خفته به ناز	شده یک زمان از شب دیرباز
یکی سنگ بود از بر برز کوه	برادرش هر دو نهان از گروه
دویدند بر کوه و کردند سنگ	بدان تا بکوبد سرش بی‌درنگ
وزان کوه غلتان فروگاشتند	مران خفته را کشته پنداشتند
به فرمان یزدان سر خفته مرد	خروشدن سنگ بیدار کرد
به افسون همان سنگ بر جای خویش	بیست و نجنید آن سنگ بیش

(خالقی ۷۲/۱ و ۷۳/۷۳-۲۸۶-۲۹۱)

چنان که ملاحظه می‌شود در شاهنامه، فریدون، سنگ را با افسون ایزدی بر جای می‌ایستاند و این تفاوت به خوبی ثابت می‌کند که فردوسی در جزئیات این بخش از داستان در شاهنامه ابومنصوری تغییر داده، مگر این که فرض کنیم از منبعی دیگر استفاده کرده است که آن هم قابل اثبات نیست. این پهلوانی یا شگفت‌کاری فریدون در غرر ثعالبی نیامده است و ظاهراً فقط در زین‌الخبار گردیزی دیده می‌شود که در آن جا نیز فریدون با بانگ خویش سنگ را باز می‌دارد (گردیزی ۱۳۶۳، ص ۳۶) که باز نوعی افسون یزدانی است و با روایت فردوسی همانندی بیشتری دارد تا شاهنامه ابومنصوری. اما داستان کمان‌گیری آرش به رغم اشاره فردوسی به تیراندازی او در بیتی از شاهنامه (مسکو ۳۱۸/۲۷۳/۹) به صورت کامل نیامده است. بعضی از

محققان معتقدند که این داستان در مأخذ فردوسی نبوده (هانزن ۱۳۷۴، ص ۸۷، خالق مطلق ۱۳۸۱، نگاهی به هزار بیت دقیقی، ص ۳۴۸، خطیبی ۱۳۸۱، صص ۷۲ و ۷۳) ولی اشارت صریح مقدمه شاهنامه ابومنصوری، دلیل استوار وجود این روایت در منبع اساسی شاهنامه است و نشان می‌دهد که فردوسی خود از نظم آن چشم پوشیده است. داستان آرش در غرر ثعالبی نیز آمده است و نکته شایان توجه آن، این است که برخلاف رساله پهلوی ماه فروردین روز خرداد و منابع پارسی و عربی که تیراندازی آرش را به روزگار پادشاهی منوچهر نسبت داده‌اند، (تفضلی ۱۳۵۴، ۷۸، صدیقیان ۱۳۷۵، صص ۲۷۲-۲۷۵) در غرر اخبار، آرش در عصر زو کمان می‌گیرد (شاهنامه کهن، صص ۱۰۲ و ۱۰۳) و این تفاوت، در برابر هم داستانی سایر منابع، شاید قرینه‌ای باشد برای اخذ این داستان از شاهنامه ابومنصوری، البته ثعالبی در جایی دیگر (همان، ص ۹۰) به روایت تیراندازی آرش در دوران منوچهر به عنوان یکی از چند قول گوناگون درباره زمان حمله افراسیاب به ایران زمین اشاره‌ای کوتاه و گذرا کرده است. دلیل حذف عمدی این داستان پرشور و بسیار معروف^(۳۲) از شاهنامه معلوم نیست، اگر گمان کنیم که فردوسی: «به شیوه معمول خود که آگاهانه می‌کوشیده تا از جنبه‌های وهمی و باور نکردنی پنداشتهای اساطیری ایران باستان بکاهد و آنها را با رعایت نوعی روش راسیونالیستی به صورت موضوعاتی معقول یا پذیرفتنی درآورد.» (باقری، ۱۳۷۱، ص ۱۴) این داستان را هم که به نوشته مقدمه شاهنامه ابومنصوری، ثعالبی (همان، ص ۷۳) و ابن اثیر (ابن اثیر ۱۳۷۰، ص ۱۸۶) جزو شگفتیهای داستانهای باستان بوده حذف کرده است، درست نیست چون حفظ

روایتهایی مانند: ماران دوش ضحاک، اکوان دیو و ... در شاهنامه این توجیه را نقض می‌کند، لذا تنها توضیح یا توجیه نسبتاً منطقی این است که شاید تعارض داستان آرش با وحدت روایی شاهنامه سبب کنار گذاشتن آن شده است و وحدت موردنظر در این باره، می‌تواند همان پاسخ زنده یاد دکتر بهار باشد که: «تا رقیبی که نتوان او را به دست رستم کشت، برای رستم وجود نداشته باشد ... همچنان که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند، وجود دو پهلوان نیز از هنری بودن شاهنامه می‌کاهد مگر چون سهراب و اسفندیار به دست رستم جان ببازند.» (بهار ۱۳۷۴، صص ۸۹، ۱۲۱) در هر حال جایی که فردوسی، داستانی مانند «اندرز بزرگمهر» را با وجود دلگیر خواندن آن (مسکو ۲۰۶/۸/۲۶۲۷) به نظم درآورده و حذف نکرده است، چشم‌پوشی از روایت آرش کمان‌گیر حتماً دلیل ویژه و مهمی داشته است. براین پایه، در حدود امانتداری فردوسی، برعکس نظر برخی از پژوهشگران (یار شاطر ۱۳۷۳، ص ۴۷۳، امید سالار ۱۳۷۶، ص ۱۳۰) باید مسئله حذف عمدی داستان / داستانها از منبع / منابع را هم افزود و جالب است که این حذف درباره داستانهای پهلوان آرمان فردوسی، رستم، نیز مصداق دارد، بدین معنی که فردوسی داستانهایی مانند: رستم و پیل سپید که به استناد بیتی از فرخی سیستانی^(۳۳) و آمدن داستان در نزهت نامه علایی (مینوی ۱۳۸۱، صص ۳۵۰ و ۳۵۱) روایت مشهوری در عصر فردوسی بوده است، یا رستم و شیرنگ را که در نامه / اخبار آزاد سرو وجود داشته (صفا ۱۳۶۳، ص ۳۲۳) به نظم دریاورده است^(۳۴) و حتی می‌توان احتمال داد که شاید روایتهایی همچون: رستم و دژسپند، رستم و کک کوهزاد، آوردن رستم، کی قباد را از کوه البرز و ... نیز

در مجموعه آزاد سرو بوده و فردوسی آنها را کنار گذاشته و تنها بعضی از داستانهای رستم را انتخاب کرده است. منبع دوم برای شناخت تغییرات و گزینشهای فردوسی، غرر ثعالبی است که از دو طریق می‌تواند سودمند باشد، اول (و البته همراه با احتیاط و احتمال) برخی جزئیات و موضوعات است که از میان منابع گوناگون، فقط در غرر آمده است و در این موارد شاید منبع او شاهنامه ابومنصوری بوده است ولی در شاهنامه فردوسی دیده نمی‌شود و چه بسا فردوسی آنها را حذف کرده است. برای نمونه از این بخشها: ۵۲۰ سال پادشاهی جم (شاهنامه کهن، ص ۴۷)، افکنده شدن جمشید به پیش درندگان (همان)، بیرون آوردن زبان خواب‌گزار به فرمان ضحاک (همان، ص ۵۴)، رفتن ایرج به آذربایجان برای دیدن برادران (ص ۶۲)، یافته شدن درفش کاویانی توسط اقفور شاه اشکانی (ص ۲۶۳)، داستان گودرز کهن و سه انگشتی (ص ۲۶۸)^(۳۵) و ... دوم: داستانها یا بخشهایی که احتمالاً یا حتماً مأخذ آنها شاهنامه ابومنصوری بوده و در شاهنامه فردوسی یا اصلاً نیامده است و یا با متن غرر تفاوت دارد. برای نمونه: در داستان زال و رودابه که شاید از شاهنامه ابومنصوری در شاهنامه و غرر روایت شده است، فرستادن رودابه، کنیزکی را برای راهنمایی زال (همان، ص ۷۷) و چهل روز باده‌گساری سام در بارگاه منوچهر (ص ۸۲) در شاهنامه نیست یا داستان اسپ‌گزینی رستم در دوره کیقباد آمده است (صص ۱۰۶ و ۱۰۷) در حالی که در شاهنامه رستم، رخس را در دوران زوتماسب می‌گیرد (خالقی ۳۳۵/۱ و ۳۳۶) و اشاره ظریف ثعالبی (ص ۱۰۷) به پاسخ چوپان که:

«این از آن رستم است و از هنگام زادن، رخس رستم نام گرفته» که با جواب چوپان پیر شاهنامه همسان است:

خداوند این را ندانیم کس همی رخس رستمش خوانیم و بس

(خالقی ۱۰۸/۳۳۶/۱)

احتمال یکسانی منبع فردوسی و ثعالبی را تقویت می‌کند. یا در داستان هفت خان اسفندیار، موضوع دو در بودن صندوق نبرد با اژدها (ص ۱۸۸) و همراه بردن بسته‌های زماورد در خان چهارم (ص ۱۸۹) در شاهنامه وجود ندارد. مهمتر از این موارد، اختلاف داستانهای رستم و اسفندیار و رستم و شغاد است که به گمان نزدیک به یقین منبع آنها در هر دو متن، شاهنامه ابومنصوری بوده است. برای مثال در داستان رستم و اسفندیار: رستم همراه بهمن به دیدار اسفندیار می‌آید (ص ۲۰۷) اما در شاهنامه، خود، به تنهایی و پس از رفتن بهمن، روانه می‌شود. (خالقی ۳۲۸/۵ و ۳۲۹) در فراخواندن سیمرغ به دستور زال، گوسفندان پوست کنده پیش سیمرغ می‌نهند تا بخورد (ص ۲۱۴) که این بخش در شاهنامه نیست. (خالقی ۳۹۸/۵) رستم برای رفتن به جزیره رستنگاه درخت گز بر پشت سیمرغ می‌نشیند (ص ۲۱۵) ولی در شاهنامه، سوار بر رخس و به راهنمایی سیمرغ بدان جا می‌رود (خالقی ۴۰۲/۵ و ۴۰۳) در این جا محتملاً فردوسی در جزئیات منبع تصرف کرده است چون ثعالبی با آن نگرش ویژه به این گونه شگفتیها، ممکن نیست که رخس‌نشینی رستم را که عادی‌تر است، به سوار شدن او بر سیمرغ دگرگون کند. در غرر، زال سخنان سیمرغ را برای رستم ترجمه می‌کند (ص ۲۱۵) و در شاهنامه، رستم مستقیماً با او هم سخن می‌شود (خالقی ۴۰۱/۵)

در داستان رستم و شغاد نیز: در غرر (ص ۲۲۱) شغاد، خود، پیش از رسیدن رستم به کابل، نزد شاه کابل می‌رود و باهم به کار کردن چاه می‌پردازند اما در شاهنامه (خالقی ۱۲۷/۴۴۹/۵): «سواری برافگند پویان شغاد»، در غرر (ص ۲۲۲): «رستم تیری چنان بر پشت او زد که از شکمش درآمد.» حال آنکه در شاهنامه (خالقی ۲۰۰/۴۵۵/۵) شغاد پشت درخت پنهان می‌شود و رستم: «درخت و برادر به هم بر، بدوخت» در غرر (ص ۲۲۲) می‌خوانیم: «چون شاه کابل آمد و رستم و دامادش را مرده یافت، هراسان شد و فرمان داد که پیکر شغاد را به سوی کسانش ببرند و کسی را بر مرده رستم گمارد تا او را هم به پیکر برادرش بیوندند.» در شاهنامه (خالقی ۴۵۶/۵ و ۴۵۷) این بخش دیده نمی‌شود. در غرر (ص ۲۲۳) فرامرز به کابل می‌رود و: «رخش را از چاه بیرون آورد و آن را کفن کرد و به خاک سپرد و تابوت رستم و زواره را به سیستان آورد.» اما در شاهنامه (خالقی ۴۶۰/۵) رخس را کفن می‌کنند و بر پشت پیل، ظاهراً همراه پیکرهای رستم و زواره به سیستان می‌آورند. علت این گونه تفاوتها را به احتمال بسیار باید اختیار و دخالت فردوسی و حفظ استقلال شاعرانه او دانست (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۸۴، خالقی مطلق ۱۳۷۴، صص ۷۴۵ و ۷۴۶) نه مثلاً آزادی عمل ثعالبی و البته در حاشیه این دلیل، احتمال اختلاف دست‌نویسهای شاهنامه ابومنصوری نیز همچنان محفوظ است. علاوه بر این نمونه‌ها، پژوهشگران به موارد دیگری نیز از تصرفات فردوسی در منابع خویش اشاره کرده‌اند (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۱۲۶، زریاب خویی ۱۳۵۷، ص ۱۹۸، حمیدیان ۱۳۷۲، صص ۱۲۴-۱۲۹، اکبرزاده ۱۳۷۹، صص ۸۷، ۱۲۳ و ۱۸۶) که در مجموع ثابت می‌کند که فردوسی در کنار

پای‌بندی به کلیات داستانی شاهنامه ابومنصوری و سایر مآخذ خود مانند: اخبار/ نامه آزاد سرو، هم از میان آنها دست به انتخاب و حذف می‌زده (نمونه آرش کمان‌گیر و برخی داستانهای رستم) و هم گاهی جزئیات داستانها را تغییر می‌داده است (نمونه فریدون و سنگ و ...). و این دو نکته مهم و مستند (تغییر و حذف) باید در بحث «امانتداری فردوسی» ملحوظ شود.

آخرین موضوع مرتبط با شاهنامه ابومنصوری در این مقاله، بررسی کار دقیقی است. به استناد سخن فردوسی در دیباجه، پس از تدوین شاهنامه ابومنصوری و رواج آن در بین مردم، شاعری جوان و گشاده زبان، نظم این متن متشور را بر عهده گرفت اما با مرگ (کشته شدن) ناگهانی او، کار ناتمام ماند (خالقی ۱۳۶/۱۳/۱-۱۳۴) توضیح دیگر فردوسی در مقدمه و مؤخره ابیات بازآورده این شاعر در شاهنامه (خالقی ۷۵/۵ و ۱۷۶) آشکار می‌کند که وی، دقیقی توسی بوده است. هزار و چند بیت بازمانده او در متن شاهنامه فردوسی، اگرچه با رساله پهلوی یادگار زیران بسیار همانند است اما اشاره روشن فردوسی در دو جا - همان گونه که ذکر شد - تردیدی برجا نمی‌گذارد که مآخذ مستقیم دقیقی، شاهنامه ابومنصوری بوده است و مؤلفان این متن ظاهراً از کتاب یادگار زیران استفاده کرده بودند و همین واسطه، سبب مشابهت سروده‌های دقیقی و متن پهلوی شده است. (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۲۱. صفا ۱۳۵۵، ص ۱۴، هم او ۱۳۶۹، ص ۵۴) با رویکرد به این موضوع قطعی، پرسش بسیار مهمی که پیش می‌آید - و دشواری و پیچیدگی آن بسان مسئله اشکانیان است - این است که چرا منظومه دقیقی علی‌رغم اشتراک منبع با شاهنامه فردوسی، به جای رعایت

ترتیب زمانی و داستانی مأخذ که با پادشاهی گیومرث آغاز می‌شده - چنان که در اثر فردوسی می‌بینیم - از داستان شهریار گشتاسپ و ظهور زرتشت شروع شده و در واقع ناقص است؟ به سخنی دیگر، چرا دقیقی، نظم خویش را از میانه‌های منبع منشور آغازیده است؟ این نکته از دیرباز توجه محققان را به خود جلب کرده و معروفترین و ساده‌ترین پاسخی که به آن داده‌اند، این است که چون دقیقی بر آیین زرتشت بوده و یا حداقل گرایشهای زرتشتی داشته است، خود به عمد، این بخش از شاهنامه ابومنصوری را برای آغاز کار برگزیده است (نولدکه ۱۳۶۹، ص ۴۸، پورداوود ۱۳۶۳، ص ۵۵ (مقدمه) معین ۱۳۶۳، صص ۲۷ و ۲۸، عفیفی ۱۳۵۵، صص ۹۲ و ۹۳) اما پژوهشهای بیشتر و علمی‌تر امروز تقریباً اثبات کرده که دقیقی زرتشتی نبوده است (شدر ۱۳۵۶، صص ۴۷۱-۴۹۷ محیط طباطبایی ۱۳۶۹، دقیقی و شاهنامه فردوسی، صص ۲۸۴-۲۸۷، زرین‌کوب ۱۳۷۴، صص ۲۲ و ۲۳، افشار ۱۳۵۵، صص ۸۰-۹۱، خالقی مطلق ۱۳۵۵، صص ۲۳۰-۲۳۴، امید سالار ۱۳۷۶، ص ۱۲۲، روشن ۱۳۷۰، ص ۲۲۶) و بر همین بنیاد پاسخ مذکور، دیگر پذیرفته نیست، افزون بر دلایل پژوهشگران، این را نیز باید در نظر داشت که دقیقی ظاهراً و چنان که معروف است، به دستور شهریار سامانی (نوح‌بن منصور) و در دربار او کار نظم شاهنامه ابومنصوری را شروع کرده بود، از این روی حتی اگر زرتشتی و یا دارای تمایلات زرتشتی هم بوده است، بسیار قابل تأمل می‌نماید که به صرف علایق شخصی، ترتیب سنتی و رایج منبع خویش (از گیومرث تا یزدگرد) را برهم زده باشد چون به هر حال امکان داشت که متولیان و سفارش‌کنندگان (پادشاه و درباریان) بر او خرده بگیرند. درباره این ابهام،

نظریات دیگری نیز مطرح شده است. از جمله: دقیقی بخشی از شاهنامه ابومنصوری را در دست داشته نه همه آن را و یا منبع او اصلاً به شاهنامه ابومنصوری مربوط نبوده است (محیط طباطبایی ۱۳۶۹، نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه، ص ۲۷۴، هم او ۱۳۶۹، دقیقی و شاهنامه، ص ۲۸۶، هم او ۱۳۶۹، تازه یا کهنه؟ ص ۲۹۶) که نص شاهنامه این فرضیه را سخت سست می‌کند. دیگر این که: برتری نقش اسفندیار بر رستم در شاهنامه ابومنصوری علت آغاز کار دقیقی از پادشاهی گشتاسب است (خالقی مطلق ۱۳۶۳، ص ۱۱۹) اما دقیقی به کدام دلیل جانب اسفندیار را گرفته و داستان را از جایی که برتری او بر رستم آشکارتر بوده، به نظم درآورده و کار خویش را ناقص کرده است؟ سه دیگر: همچنان که فردوسی: «اجزای حماسه‌اش را در عمل مطابق با توالی حوادث در شکل کنونی آن نظم نکرده است [و] به اقتضای احوال تدریجاً هر وقتی بخشی از آن را به نظم درآورده است.» (زرین‌کوب ۱۳۷۴، ص ۳۰) پس بی‌ترتیبی کار دقیقی نیز غریب نیست، ولی این قیاس هم استوار نمی‌نماید؛ چرا که فردوسی، جز از داستانهایی که پیش از حدود (۳۷۰ هـ. ق) و نیز به هنگام تدوین دوم سروده و بر ساختار اصلی منظومه افزوده است، محتملاً در تحریر نخست تابع توالی شاهنامه ابومنصوری بوده است. در کنار این نظریات، به دو فرضیه دیگر هم باید اشاره کرد. نخست: همان احتمال تفاوت نسخه‌های شاهنامه ابومنصوری که شاید دست‌نویس مورد استفاده دقیقی با آن فردوسی، اختلافهایی داشته است. چنان که دست کم نفوذ تحریرهای دینی خداینامه در این بخش از منبع دقیقی در مقایسه با منش و کنش گشتاسب و پیرامونیان او در سروده‌های

فردوسی، بسیار محسوس است. دوم این که: ابیات دقیقی در شاهنامه، همانگونه که بار تولد نیز توجه کرده است (بار تولد ۱۳۶۹، ص ۵۷) بدون هیچ مقدمه و به صورت ناگهانی با این بیت آغاز می‌شود:

چو گشتاسب را داد لهراسپ تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت

(خالقی ۱۴/۷۶/۵)

با توجه به شیوه فردوسی که جز از داستانهایی که خطبه جداگانه دارند، داستان گیومرث (یعنی سرآغاز روایی شاهنامه) را هم با چند بیت مقدمه شروع کرده است و نیز منظومه‌های پیرو شاهنامه که همه با پیش درآمد آغاز می‌شوند، این موضوع از نظر شیوه شاعری و سبک نظم داستان (داستان‌سرایی) اندکی نامأنوس است، از این روی احتمال می‌رود که شاید این بخش مقدمه‌ای داشته و چه بسا که دقیقی بیت‌های بیشتری از آنچه در شاهنامه (۱۰۱۵ بیت در چاپ دکتر خالقی مطلق، ۱۰۱۷ بیت در چاپ مهندس جیحونی ۱۰۰۹ بیت در چاپ مسکو و ۱۰۲۳ بیت در تصحیح ژول مول) آمده، سروده بوده است. البته فردوسی، آشکارا از زبان دقیقی می‌گوید که او تقریباً هزار بیت را به نظم کشیده بود:

ز گشتاسب و ارجاسپ بیتی هزار بگفتم سرآمد مرا روزگار

(خالقی ۱۱/۷۶/۵)

اما شاید تنها در حدود هزار بیت از سخنان دقیقی به فردوسی رسیده بود و نه بیشتر.^(۳۶) دکتر خالقی مطلق سالها پیش با بررسی نزدیک به صد بیت منسوب

به دقتی در بحر متقارب (غیر از بیت‌های موجود در شاهنامه) به این نتیجه رسیده بودند که: «هیچ بیتی یافت نشد که نوعی با محتوای شاهنامه بخورد.» (خالقی مطلق، ۱۳۵۵، صص ۲۳۵ و ۲۳۶) و به همین جهت فرضیه مورد بحث را رد کرده‌اند اما نگارنده با استفاده از منبعی جدیدتر که ابیات منسوب به دقتی در بحر متقارب را آورده است، ۵۴ بیت با مضمون و سبک حماسی یافته است که هیچ یک از آنها یا در شاهنامه نیامده (طبق کشف‌الابیات دکتر دبیر سیاقی) و یا این که جزو ابیات الحاقی آن (۲ بیت) است. (برای این بیت‌ها دقتی ۱۳۶۸، صص ۱۰۸-۱۱۴) علاوه بر این، با اینکه: «تاریخ شروع نظم گشتاسپ نامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵ یعنی در حدود ۳۶۶ و ۳۶۷ است. زیرا چنان که می‌دانیم نوح بن منصور در سال ۳۶۵ به سلطنت نشست و دقتی در آغاز عهد او به نظم شاهنامه شروع کرد و پس از هزار بیت در حدود سالهای ۳۶۸ و ۳۶۹ کشته شد.» (صفا ۱۳۶۳، صص ۱۷۰ و ۱۷۱) با این وصف حتی اگر مدت زمان پرداختن دقتی به این کار را یک سال یا اندکی کمتر بپنداریم، بعید می‌نماید که شاعری همچون دقتی، در این برهه تنها هزار و چند بیت (یعنی روزی ۳ بیت یا کمتر) سروده باشد، آن هم در کاری که گویا به فرمان پادشاه سامانی بوده و بی‌گمان شتاب بیشتری می‌طلبیده است، پس این قرینه عقلی نیز به سود فرضیه احتمالی بیشتر بودن ابیات دقتی است اما به هر روی، با همه این حدسها و تصورات، پرسش پیچیده مورد بحث همچنان به قوت خویش باقی است و پاسخی قانع‌کننده و مستدل نمی‌یابد.

در پایان به دو نکته فرعی ولی مهم دیگر نیز اشاره می‌شود، نخست این که معمولاً به استناد مقدمه اول و سوم شاهنامه و مقدمه افسانه‌آمیز بایسنقری و نیز برخی تذکرها، اعتقاد غالب این است که دقیقی، نظم شاهنامه ابومنصوری را به دستور نوح بن منصور سامانی آغاز کرده است (برای متن این مقدمه‌ها: ریاحی ۱۳۷۲، صص ۱۹۳، ۳۲۹ و ۳۷۰) در صورتی که کهن‌ترین منبع درباره کار دقیقی یعنی شاهنامه، به صراحت می‌گوید که دقیقی، خود، به خواست و پیشنهاد خویش این کار را بر عهده گرفت:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتنی خوب و طبعی روان
به شعرم آرم این نامه را گفت من از او شادمان شد دل انجمن

(خالقی ۱۲۸/۱۳/۱ و ۱۲۹)

آیا این سخن فردوسی از نظر تاریخی سزاوار اعتماد و قبول است یا اینکه وی به دلیل خاصی، مثلاً احتیاط در نام نبردن از سامانیان به سبب تقدیم کتاب به محمود غزنوی موضوع را دگرگون کرده است؟ جالب است که در صورت پذیرش اختیاری - و نه فرمایشی - بودن شاهنامه سرایی دقیقی، مسئله انتخاب گشتاسپ نامه برای نظم، از منظر دیگری قابل بحث خواهد بود.

مطلب دوم هم اینکه: نگارنده حدس می‌زند که شاید فردوسی هزار و چند بیت دقیقی را در تدوین نخست وارد شاهنامه کرده است؛ چرا که دقیقی به هر حال بخشی از شاهنامه ابومنصوری را سروده بود و هنگامی که فردوسی در نظم

پیوسته و مرتب این نامه در سالهای (۳۷۰-۳۸۴) به موضع مربوط (پادشاهی گشتاسپ) رسیده است به جای بازسرایي داستان، همان بیتها را گنجانده (هم برای پیوند موضوع و هم ظاهراً برای سنجش سخنوری خویش و دقتی از سوی دیگران) و سخن خود را با حفظ ارتباط موضوعی با ابیات دقتی (به دلیل اشتراک منبع) از سر گرفته است. اما مقدمه این بیتها (به خواب دیدن دقتی) و مؤخره (نقد شعر دقتی و ستایش محمود) را در تدوین دوم افزوده است. (به دلیل اشاره به سال (۳۸۵ هـ. ق) و نیز مدح محمود) در اینجا چند بیت پایانی سخن دقتی و آغاز مجدد گفتار فردوسی را با حذف بیتهای نقد و مدح، پشت سر هم می‌آوریم تا پیوند موضوعی بهتر و دقیق‌تر ملاحظه شود:

چو ارجاسپ آگاه شد شاد گشت	از اندوه دیرینه آزاد گشت
سران را همه خواند و گفتا روید	سپاه پراکنده گرد آورید
برفتند گردان لشکر همه	به کوه و بیابان و جای رمه
بدو بازخواندند لشکرش را	گزیده سواران کشورش را

(خالقی ۱۷۳/۵ و ۱۷۴/۱۷۵-۱۰۲۸)

(پایان بیتهای دقتی)

بفرمود تا کهرم تیغ زن	برد پیش سالار چین انجمن
که ارجاسپ را بود مهتر پسر	به خورشید تابان برآورده سر
بدو گفت بگزین ز لشکر سوار	ز گردان شایسته مردی هزار

(خالقی ۱۳۸۵/۵-۱۰۶۴-۱۰۶۶)

یادداشتها

۱- بر همین بنیاد است که روانشاد دکتر زرین کوب، محققان هشیار را از ورود در این بحث برحذر داشته‌اند. برای آگاهی بیشتر، رک: فردوسی و شاهنامه، نامورنامه،

ص ۵۵

۲- بدیهی است که در این زمینه فرضیات و دیدگاههای غیرعلمی هم دیده می‌شود که شماری از آنها اعتبار نسبی نیز ندارد برای نمونه: شاهنامه ابومنصوری، منبع فردوسی نبوده است. شاهنامه ابومنصوری منبع فرعی شاهنامه بوده است. شاهنامه ابومنصوری مبتنی بر منابع عربی بوده است. منابع فردوسی، شفاهی بوده است. شاهنامه بر پایه دو متن ترکی سروده شده است. برخی داستانهای شاهنامه، از حافظه فردوسی به نظم درآمده است. شاهنامه ابومنصوری، فقط مأخذ بخش ساسانیان بوده است و ...

۳- در کتاب:

Das iranische königsbuch Aufbau und Gestalt des schahname von Firdosi, Akademische wissenschaften und der Literature in Mainz , 1954.

۴- درباره استنساخ و توزیع داستانهای منظوم فردوسی پیش از سال ۳۷۰ هـ.

ق رک: ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی شناسی، ص ۵۲

۵- درباره فضای حماسی توس در عصر فردوسی و تأثیرات فکری-

فرهنگی آن بر شاعر، رک: اسلامی ندوشن، محمدعلی: سرو سایه افکن، ص ۵۲ خالق مطلق، جلال: توس زادگاه دقیقی است؟ یادنامه دقیقی توسی، صص ۲۴۱-۲۴۵، زرین کوب، عبدالحسین: فردوسی و شاهنامه، نامور نامه، صص ۶۵-۶۸، شفیعی کدکنی،

محمدرضا: نکته‌ای درباره طوس و حماسه‌های ملی، هستی، اسفند ۱۳۷۱،
صص ۱۰۴ و ۱۰۵

۶- پرسیدم از هر کسی بی‌شمار بترسیدم از گردش روزگار
مگر خود درنگم نباشد بسی بیاید سپردن به دیگر کسی

(خالقی ۱۳۷/۱۳/۱ و ۱۳۸)

۷- برای دیدن دلایل برخی دیگر از پژوهشگران، رک: جیحونی، مصطفی:
شاهنامه، کتاب صفر، صص ۳۵-۴۰، شیرانی، حافظ محمودخان: شرح احوال فردوسی
از شاهنامه، در شناخت فردوسی، صص ۶۰-۶۶، صفا، ذبیح‌الله: حماسه سرایی در ایران،
صص ۱۷۷-۱۷۹، موسوی، مصطفی: بیژن و منیژه، صص نه - یازده، مینوی، مجتبی:
فردوسی و شعر او، صص ۶۶-۷۰، دکتر علیرضا شاپور شهبازی هم زمان سرایش بیژه و
منیژه را ۳۶۵ هـ. ق (۳۵ سالگی) فردوسی می‌دانند. رک:

Ferdowsi, A critical biography, Harvard university and Mazda
Publishers, California, 1991, p.65

۸- در این باره هم چنین رک:

Khatibi, Abulfazl, on the source of the story of Bizhan and Manizha,
Tafazzoli Memorial volume, ed. By M. omid salar (in print)

(مشخصات و مضمون این مقاله چاپ نشده، از گفتار دیگری از آقای خطیبی
استفاده شده است (خطیبی ۱۳۸۱، ص ۷۰) مرحوم استاد ملک‌الشعراى بهار نیز به
احتمال بودن داستان بیژن و منیژه در شاهنامه ابومنصوری اشاره کرده‌اند. رک: شرح
حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی نامه بهار، ص ۳۲

۹- برای دیدن شماری از این معیارها و قراین رک: ریاحی، محمدامین: فردوسی،

ص ۸۴

۱۰- صلابت قطعه‌ای هم که با این مطلع به نام فردوسی آمده، شاهنامه‌ای است:

فلک گر به زیر نقاب اندر است و گر زیر پر عقاب اندر است

۱۱- ایشان هم چنین اشاره کرده‌اند که تاریخ (۳۸۹ هـ. ق) که مورد استناد برخی از محققان قرار گرفته، الحاقی است.

۱۲- برای پشوانه‌های بیت مربوط به پایان سال تدوین نخست در نسخه‌های

مختلف، رک: ریاحی، محمدامین: سرچشمه‌های فردوسی شناسی، صص ۳۵ و ۴۵

خالقی مطلق، جلال: تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، همان، ص ۴۲۰

۱۳- به اعتقاد شاهنامه پژوهان، تعبیراتی مانند: نامه باستان، نامه شهریار، نامه

پهلوان و ... در شاهنامه، ناظر بر شاهنامه ابومنصوری است. رک: خالقی مطلق، جلال:

دو نامه درباره بدیبه سرایی شفاهی و شاهنامه، ایران‌شناسی، سال نهم، شماره ۱، ص

۴۳، ریاحی، محمدامین: آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، صص

۵۷ و ۵۸، هم او: فردوسی، ص ۸۴

۱۴- در مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است: «امیر ابومنصور عبدالرزاق ...

دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوند کتب را ... گرد کرد و بنشانند

به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان و زندگانی هر یکی و روزگار داد

و بیداد و آشوب و جنگ و آیین از کی نخستین ... تا یزدگرد شهریار که آخر

ملوک عجم بود.» رک: قزوینی، محمد: مقدمه قدیم شاهنامه، هزاره فردوسی، صص ۱۶۴ و ۱۶۵

۱۵- درباره محتوای شاهنامه ابومنصوری، رک: نولدکه، تئودور: حماسه ملی ایران، صص ۴۲ و ۴۳، ریاحی، محمدامین: فردوسی، ص ۲۶۱ و درباره منابع شاهنامه ابومنصوری، رک: خالقی مطلق، جلال: دو نامه درباره بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه، همان، ص ۴۳، هم او: در پیرامون منابع فردوسی، همان، ص ۵۱۳، هم او: یادداشتهای شاهنامه، صص ۲۲ و ۲۳

۱۶- تقریبی به این دلیل که فردوسی در این قطعه به دو سال متفاوت از عمر خویش اشاره می‌کند:

عمر مرا سال بگذشت بر شست و پنج نه نیکو بود گر نیازم به گنج
(مسکو ۲۱۶۷/۱۳۸/۹)

و را سال سی بد مرا شست و هفت نپرسید زین پیر و تنها برفت
(مسکو ۲۱۸۰/۱۳۸/۹)

البته بیت دوم در تصحیح ژول مول و نیز چاپ بروخیم (طبق حاشیه چاپ مسکو) به صورتی است که همان ۶۵ سالگی را بیان می‌کند:

مرا شست و پنج و ورا سی و هفت نپرسید از این پیر و تنها برفت
(ژول مول ۲۲۵۹/۲۱۵۵/۷)

۱۷- بر پایه تحقیق و یافته جدید دکتر شفیعی کدکنی، اثیرالملک نیشابوری در حدود صد سال پیش از بنداری، شاهنامه را به عربی ترجمه کرده و به عنوان «معرّب

شاهنامه» شهرت داشته است اما متأسفانه این ترجمه تا امروز به دست نیامده است. در این باره، رک: نخستین ترجمه عربی شاهنامه، خلاصه مقالات همایش بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۲، ص ۱۸

۱۸- برای دیدن داستانهایی از شاهنامه که در غرر ثعالبی نیامده است، رک: تاریخ ثعالبی، صص صد و چهار- صد و پانزده (مقدمه زوتنبرگ)

۱۹- چنان که در بخشی از «پیکار کیخسرو و افراسیاب» می‌گوید: «میان پیشروان دو لشکر برخوردایی روی داد که نام بردن از آنها به درازا می‌کشید.» رک: شاهنامه کهن، ص ۱۴۵

۲۰- هانزن با تأکید تمام (همان، صص ۱۱۴، ۱۱۸ و ۱۶۰) و دکتر امید سالار (همان، صص ۱۹۶-۱۹۸) و آقای خطیبی (همان، ص ۶۵) با احتیاطی بیشتر معتقدند که هفت خان رستم در شاهنامه ابومنصوری بوده است.

۲۱- درباره بودن داستان رستم و شغاد در شاهنامه ابومنصوری، رک: نولدکه، تئودور: حماسه ملی ایران، ص ۴۳، تقی‌زاده، حسن: شاهنامه و فردوسی، همان، ص ۸۶، خالقی مطلق، جلال: مطالعات حماسی ۲- فرامرزنامه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، ص ۱۰۱، هم او: اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه، همان، ص ۷۴۳، خطیبی، ابوالفضل: راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم تهران، سال دوم، شماره ۶ و ۷ و ۸، ص ۱۳۷

- ۲۲- چنان که مثلاً مرحوم استاد ملک‌الشعرای بهار پنداشته‌اند، رک: شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، همان، ص ۶۹
- ۲۳- در این باره هم چنین رک:

A. shahpur Shahbazi: on the Xaday-namag, papers in Honour of Prof. Ehsan Yarshater, Acta Iranica 30, Leiden, pp. 208-29

- ۲۴- یکی نامه بود از گه باستان
پراکنده در دست هر موبدی
فراوان بدو اندرون داستان
از و بهره‌ای نزد هر بخردی

(خالقی، ۱۱۶/۱۵/۱۲/۱)

- ۲۵- معرفی گیومرث به عنوان نخستین انسان از باورداشتهای دینی زرتشتیان است که کامل‌ترین گزارش آن در بندهش آمده و ظاهراً سابقه‌ای اوستایی دارد. در این باره رک: یار شاطر، احسان: تاریخ ملی ایران، همان، صص ۴۸۲ و ۵۲۶، گویا به هنگام تألیف متنهای فارسی میانه، گیومرث هم نخستین انسان و هم نخستین شاه دانسته شده است. رک: دریایی، تورج: کیومرث: شاه گل یا شاه کوه (لقب انسان نخستین در سنت زردشتی)، تاریخ و فرهنگ ساسانی، صص ۱۶۵ و ۱۷۱

- ۲۶- ظاهراً دکتر خالقی مطلق شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی را تنها مربوط به تحریرهای شاهی خداینامه می‌دانند. رک: ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۵

- ۲۷- بر این گونه بگذشت سالی دویست
تو گفتی که اندر زمین شاه نیست

(مسکو ۵۳/۱۱۶/۷)

- ۲۸- معمولاً در بحث شاهنامه‌های پیش از فردوسی، غیر از شاهنامه ابومنصوری، از سه شاهنامه مسعودی مروزی، ابوالمؤید بلخی و ابوعلی بلخی نام برده می‌شود ولی

از آنجایی که به ظن استوار، ابوعلی بلخی همان ابوالمؤید بوده است، در متن به دو - و نه سه - شاهنامه اشاره شده است. در این باره، رک: خالقی مطلق، جلال: ابوعلی بلخی، همان، ص ۱۰۷۷، اذکایی، پرویز: شاهنامه و خداینامگ‌ها، هستی، پاییز، ۱۳۸۰، صص ۳۴ و ۳۵

۲۹- چه گفت اندر آن نامه راستان که گوینده یاد آرد از باستان

(مسکو ۴۷/۱۱۵/۷)

چنین گفت داننده دهقان چاچ کزان پس کسی را نبد تخت عاج

(مسکو ۴۹/۱۱۵/۷)

۳۰- بیرونی، آثارالباقیه را در دربار امیر شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری در گرگان تألیف کرده است.

۳۱- برای بحثی جامع و سودمند درباره حدود امانت و دخالت فردوسی، رک: حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، صص ۱۱۱-۱۳۹، و برای دیدگاه‌های معتدل‌تر درباره چگونگی برخورد فردوسی با منابع، رک: هانزن، کورت هاینریش: شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ص ۴، مینوی، مجتبی: فردوسی و شعر او، صص ۷۸ و ۷۹، ریاحی، محمدامین: مقدمه بر شاهنامه ژول مول، ص ۱۸، قریب، مهدی: مسیر پرتضاد رنج سی ساله، بازخوانی شاهنامه، ص ۲۰۸، صدیق‌یان، مهین‌دخت: چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایتهای دوره اسلامی، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار)، ص ۲۸۲، سرامی، قدمعلی: از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستانهای شاهنامه)، ص ۴۵

۳۲- به این داستان در منابعی چون: اوستا، ماه فروردین روز خرداد، مجمل‌التواریخ، تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، البدء و التاریخ، آثار الباقیه، التفهیم، زین الاخبار، فارس نامه و غرر اخبار اشاره شده که نشان دهنده شهرت و رواج آن است.

۳۳- و گر که رستم پیل بکشت در خردی هزار پیل دمان تو کشته‌ای در بربر
(دیوان، ص ۱۳۰)

۳۴- درباره دلایل الحاقی بودن داستان رستم و پیل سپید در برخی نسخ و چاپهای شاهنامه، رک: خالقی مطلق، جلال: معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنجهای کهن، صص ۱۳۹-۱۵۳

۳۵- زوتنبرگ (تاریخ ثعالبی، صص صدو نه - صدو یازده) این دو داستان را به همراه نمونه‌های دیگر، جزو روایاتی می‌آورد که آنها را در هیچ یک از منابع و تاریخهای کهن، غیر از غرر اخبار نیافته است و البته باید افزود: مشروط بدین که بررسی او کامل بوده باشد.

۳۶- درباره این گمان که ابیات دقیقی، بیش از هزار و چند بیت موجود در شاهنامه بوده است، رک: ماسه، هانری: فردوسی و حماسه ملی، ص ۵۳، بارتولد، و: درباره تاریخ حماسه ملی ایران، همان، ص ۵۷، استاریکف، ا: فردوسی و شاهنامه، ص ۷۲، تودوآ، ماگالی: از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او) ص ۴۷ (نقل نظریه چایکین) محیط طباطبایی، محمد: تازه یا کهنه؟ همان، ص ۲۹۵

منابع

- ابن اثیر، عزالدین: *تاریخ کامل*، برگردان دکتر محمدحسین روحانی، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۷۰
- البنداری: قوام الدین فتح بن علی: *الشاهنامه*، قارنها بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صححها و علق علیها و قدم لها: الدكتور عبدالوهاب عزام، دار سعاد الصباح، الطبعة الثانية ۱۴۱۳ هـ. ق
- البیرونی، ابوریحان محمد ابن احمد: *الانوار الباقیه عن القرون الخالیه*، تحقیق و تعلیق دکتر پرویز اذکایی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰
- اذکایی، پرویز: *شاهنامه‌ها و خدایانماگ‌ها*، فصل نامه هستی، پاییز ۱۳۸۰
- استاریکف، ا.ا: *فردوسی و شاهنامه*، ترجمه رضا آذرخشی، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم، ۱۳۴۶
- اسلامی ندوشن، محمدعلی: *سرو سایه/فکن (درباره فردوسی و شاهنامه)*، انتشارات یزدان، چاپ سوم، ۱۳۷۳
- الطبری، ابی جعفر محمدبن جریر: *تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث بیروت، الجزء الاول، بی تا
- افشار، ایرج: *دقیقی در تحقیقات شرق شناسی*، یادنامه دقیقی طوسی، شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵
- اکبرزاده، داریوش: *شاهنامه و زبان پهلوی (مقایسه داستانی و زبانی شاهنامه با منابع بازمانده از زبان پهلوی)*، موسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، ۱۳۷۹
- امید سالار، محمود: *در دفاع از فردوسی*، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، شماره ۱۲، زمستان ۱۳۷۶

----- سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه (ایران‌شناسی در غرب) جستارهای

شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ۱۳۸۱

----- هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی،

جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، ۱۳۸۱

بارتولد، و: درباره تاریخ حماسه ملی ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، هفتاد

مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی) گردآوری: یحیی مهدوی - ایرج

افشار، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹

باقری، مهری: بازتاب یک مضمون فولکلوریک در حماسه ملی ایران، کلک،

شماره ۳۰، شهریور ۱۳۷۱

برتلس، یوگنی ادواردویچ: تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات

هیرمند، ج ۱، ۱۳۷۴

بهار، محمدتقی (ملک الشعرا): شرح حال فردوسی از روی شاهنامه، فردوسی‌نامه

بهار، به کوشش محمد گلبن، مرکز نشر سپهر ۱۳۴۵

بهار، مهرداد: سخنی چند درباره شاهنامه، جستاری چند در فرهنگ ایران،

انتشارات فکر روز، چاپ دوم ۱۳۷۴

بیرونی، ابوریحان: آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، انتشارات امیرکبیر، چاپ

سوم ۱۳۶۳

پورداوود، ابراهیم (مقدمه): بیژن و منیژه، نشر جويا، ۱۳۶۳

تفضلی، احمد: آرش، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

ج ۱، ۱۳۵۴

----- تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش دکتر ژاله آموزگار،

انتشارات سخن ۱۳۷۶

تقی زاده، حسن: شاهنامه و فردوسی، هزاره فردوسی، دنیای کتاب ۱۳۶۲

تودوآ، ماگالی: از پانزده دریچه (نگاهی به فردوسی و شاهنامه او) زیر نظر دکتر

محمد کاظم یوسف پور، انتشارات دانشگاه گیلان، ۱۳۷۷

ثعالبی: تاریخ (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم) با مقدمه روتنبرگ، ترجمه

محمد فضائلی، نشر نقره ۱۳۶۸

----- شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر) پارسی گردان سید محمد

روحانی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد ۱۳۷۲

حمیدیان، سعید: درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، نشر مرکز ۱۳۷۲

خالقی مطلق، جلال: طوس زادگاه دقیقی است؟ یادنامه دقیقی طوسی، شورای

عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵

----- حماسه سرای باستان، گل رنجهای کهن، به کوشش علی دهباشی، نشر

مرکز ۱۳۷۲

----- ابوعلی بلخی، دانشنامه ایران و اسلام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

ج ۸، ۱۳۵۷

----- مطالعات حماسی ۲- فرامرزنامه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم

انسانی تبریز، شماره ۱۲۸ و ۱۲۹، تابستان و پاییز ۱۳۶۲

----- معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنجهای کهن، ۱۳۶۲

----- اهمیت و خطر مآخذ جنبی در تصحیح شاهنامه، ایران شناسی، سال

هفتم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴

تأملاتی درباره منابع و شیوة کار فردوسی ۱۴۱

- دو نامه درباره بدیعه‌سرایی شفاهی و شاهنامه، *ایران‌شناسی*، سال نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶
- در پیرامون منابع فردوسی، *ایران‌شناسی*، سال دهم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۷
- *یادداشت‌های شاهنامه*، بنیاد میراث ایران، نیویورک، ۱۳۸۰ (۲۰۰۱)
- درباره عنوان داستان دوازده رخ، *سخن‌های دیرینه* (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار ۱۳۸۱
- تاریخ روز پایان نظم شاهنامه، همان
- نگاهی به هزار بیت دقیقی، همان
- تکرار در شاهنامه، همان
- خطیبی، ابوالفضل: *راوی و روایت مرگ جهان پهلوان در شاهنامه*، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت‌معلم تهران*، دوره جدید، سال دوم، شماره ۶ و ۷، ۸، پاییز ۷۳- بهار ۷۴
- ابومنصور معمری، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ۱۳۷۳
- روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار، *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۶
- *سرگذشت سیرالملوک / ابن مقفع*، یادنامه دکتر احمد تفضلی، به کوشش دکتر علی‌اشرف صادقی، انتشارات سخن ۱۳۷۹
- یکی نامه بود از گه باستان (جستاری در شناخت منبع شاهنامه فردوسی) *نامه فرهنگستان*، شماره ۱۹، اردیبهشت ۱۳۸۱

- دبیر سیاقی، محمد: *زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه*، انتشارات علمی، ۱۳۷۰
- کشف‌الابیات شاهنامه فردوسی، انتشارات مدبر ۱۳۷۸
- دریایی، تورج: *کیومرث، شاه گل یا شاه کوه؟ (لقب انسان نخستین در سنت زردشتی) تاریخ و فرهنگ ساسانی*، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، انتشارات ققنوس ۱۳۸۲
- دقیقی طوسی: *دیوان*، به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، انتشارات اساطیر ۱۳۶۸
- دوستخواه، جلیل: *زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با هم روزگاران*، حماسه ایران، *یادمانی از فراسوی هزاره‌ها*، انتشارات آگه، ۱۳۸۰
- *پشتوانه‌های شاهنامه*، خاستگاه‌های دوگانه و دیدگاه‌های دوگونه، همان
- رزمجو، حسین: *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۱
- رضازاده لنگرودی، رضا: *ابن اثیر، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ۱۳۷۴
- روشن، محمد: *خداینامه‌ها و شاهنامه فردوسی*، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر ۱۳۷۰
- ریاحی، محمدامین: *سرچشمه‌های فردوسی شناسی*، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۷۲
- فردوسی، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵

- آن هنر اصلی فردوسی که ناگفته و ناشناخته مانده است، پایداری حماسی، انتشارات مروارید ۱۳۷۹
- تأملی دیگر در سال شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه، پایداری حماسی، همان
- زریاب خویی، عباس: افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه، شاهنامه شناسی، انتشارات بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷
- زرین کوب، عبدالحسین: از گذشته ادبی ایران، انتشارات بین المللی الهدی ۱۳۷۵
- با کاروان حله، انتشارات علمی، چاپ نهم ۱۳۷۴
- فردوسی و شاهنامه، نامورنامه (درباره فردوسی و شاهنامه) انتشارات سخن ۱۳۸۱
- سرامی، قدمعلی: از رنگ گل تا رنج خار (شکل شناسی قصه های شاهنامه) انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۳
- شدر، هانزهاینریش: آیا دقیقی زرتشتی بود؟ ترجمه حشمت مؤید، یادگار نامه حبیب یغمایی، زیر نظر: غلامحسین یوسفی، محمدابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار، انتشارات توس ۱۳۵۶
- شفیعی کدکنی، محمدرضا: نکته ای درباره طول و حماسه های ملی، فصل نامه هستی، اسفند ۱۳۷۱
- شیرانی، حافظ محمودخان: شرح احوال فردوسی از شاهنامه، در شناخت فردوسی، دکتر شاهد چوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۴
- صدیقیان، مهین دخت: فرهنگ اساطیری - حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۷۵

- چگونگی تحول اسطوره‌های ایرانی در روایت‌های دوره اسلامی، یاد بهار
(یادنامه دکتر مهرداد بهار) انتشارات آگه، ۱۳۷۶
- صفا، ذبیح‌الله: منظومه یادگار زریر، یادنامه دقتی طوسی، شورای عالی فرهنگ و
هنر ۱۳۵۵
- حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۳
- رزم‌نامه سگوند کوه (دو روایت از یک داستان حماسی) هفتاد
مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی)، گردآوری: یحیی مهدوی - ایرج
افشار، انتشارات اساطیر، ج ۱، ۱۳۶۹
- تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، ج ۲، چاپ سیزدهم ۱۳۷۳
- نظری به مآخذ شاهنامه و دیگر حماسه‌های ملی، نمیرم/از این پس که
من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴
- طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) ترجمه ابوالقاسم
پاینده، انتشارات اساطیر، ج ۲، چاپ پنجم ۱۳۷۵
- عفیفی، رحیم: حماسه دقتی و نوشته‌های پهلوی، یادنامه دقتی طوسی، شورای
عالی فرهنگ و هنر ۱۳۵۵
- فرخی سیستانی: دیوان به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ
چهارم ۱۳۷۱
- فردوسی: شاهنامه، تصحیح ژول مول، با مقدمه دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات
سخن، چاپ چهارم ۱۳۷۳
- شاهنامه، (براساس چاپ مسکو) به کوشش دکتر سعید حمیدیان،
نشر قطره، چاپ دوم ۱۳۷۴

- شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، انتشارات شاهنامه پژوهی،
اصفهان ۱۳۷۹
- شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، انتشارات روزبهان،
دفتر یکم، ۱۳۶۸، دفتر دوم کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، دفتر سوم، همان جا ۱۳۷۳، دفتر
پنجم، همان جا ۱۳۷۵
- فروزانفر، بدیع‌الزمان: سخن و سخنوران، انتشارات خوارزمی، چاپ
چهارم ۱۳۶۹
- فشارکی، محمد: *الشاهنامه بنداری*، نسخه فلورانس و شاهنامه طبع مسکو، شاهنامه
فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، زیر نظر مهراب اکبری، مرکز مطالعات
ایرانی ۱۳۷۳
- بنداری اصفهانی و ترجمه شاهنامه، *مجله مطالعات و پژوهشهای*
دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان، شماره ۲۰ و ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۷۹
- قریب، مهدی: مسیر پر تضاد رنج سی ساله، *بازخوانی شاهنامه*، انتشارات
توس ۱۳۶۹
- قزوینی، محمد: مقدمه قدیم شاهنامه، *هزاره فردوسی*، دنیای کتاب ۱۳۶۲
- *یادداشت‌های قزوینی*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی،
ج ۸، ۱۳۶۳
- قطران تبریزی: *دیوان* (از روی نسخه مرحوم محمد نخجوانی) انتشارات
ققنوس ۱۳۶۲
- کریستن سن، آرتور: *کیانیان*، ترجمه دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات علمی و
فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۶۸

-----فردوسی و حماسه ملی ایران، ترجمه سیروس ذکا، فصل‌نامه

هستی، بهار ۱۳۷۲

کیوانی، مجدالدین: اسکندر، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایره‌المعارف

بزرگ اسلامی. ج ۸، ۱۳۷۷

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی، تصحیح و

تحشیه: عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب ۱۳۶۳

ماسه، هانری: فردوسی و حماسه ملی، ترجمه دکتر مهدی روشن ضمیر، انتشارات

دانشگاه تبریز، چاپ دوم ۱۳۷۵

متینی، جلال: درباره مسئله منابع فردوسی، ایران شناسی، سال دهم،

شماره ۲، ۱۳۷۷

محیط طباطبایی، محمد: شاهنامه آخرش خوش است، شاهنامه شناسی، انتشارات

بنیاد شاهنامه ۱۳۵۷

----- تازه یا کهنه؟ (دقیقی و فردوسی) فردوسی و شاهنامه، انتشارات

امیرکبیر ۱۳۶۹

-----دقیقی و شاهنامه فردوسی، همان

-----شاهنامه چگونه به پایان رسید؟ همان

-----نقش خداینامه در پیدایش شاهنامه، همان

-----نظری به آخر شاهنامه، فردوسی و شاهنامه، همان

مرتضوی، منوچهر: فردوسی و شاهنامه، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی،

چاپ دوم ۱۳۷۲

- مزدآپور، کتایون: درباره پیشینه شیوه توصیف در شاهنامه، تک درخت (مجموعه مقالات اهدایی به دکتر اسلامی ندوشن) انتشارات آگاه و یزدان ۱۳۸۰
- مشکور، محمدجواد و رجب‌نیا، مسعود (تالیف و ترجمه): تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان (پارتیان یا پهلوانان قدیم) چاپ دوم ۱۳۶۷
- معین، محمد: مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲، ۱۳۶۳
- موسوی، مصطفی: بیژن و منیژه، انتشارات سروش ۱۳۷۵
- مول، ژول: دیباچه شاهنامه، ترجمه جهانگیر افکاری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم ۱۳۶۹
- مینوی، مجتبی: فردوسی و شعر او: انتشارات توس، چاپ سوم ۱۳۷۲
- داستانهای حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه، مینوی برگستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه منیر مینوی، انتشارات توس ۱۳۸۱
- ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، کتابفروشی زوار، چاپ پنجم ۱۳۷۳
- نولدکه، تئودور: حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی و مرکز نشر سپهر، چاپ چهارم ۱۳۶۹
- گفتاری در پژوهش شاهنامه، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، انتشارات مدبر ۱۳۷۰
- تاریخ ایران و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه دکتر عباس زریاب، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۸
- دیو سپید مازندران، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، سخنهای دیرینه، به کوشش علی دهباشی، نشر افکار ۱۳۸۱

هانزن، کورت هاینریش: *شاهنامه فردوسی*، ساختار و قالب، ترجمه کیکاووس

جهانداری، نشر و پژوهش فرزانه روز ۱۳۷۴

همایون فرخ، رکن‌الدین: *شاهنامه فردوسی*، انتشارات اساطیر ۱۳۷۷

یار شاطر، احسان: *تاریخ ملی ایران*، تاریخ ایران (از سلوکیان تا فروپاشی دولت

ساسانیان) پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه،

انتشارات امیرکبیر، جلد سوم - قسمت اول، چاپ دوم ۱۳۷۳

Omid Salar, Mahmoud, *persian myths (Review)*, name_ye Iran_e Bastan, no.2, autumn and winter 2001-2002